



مقدمه

سلام مخاطب گرامی؛

مقاله حاضر خلاصه کتاب بهتر بنویسیم، درس نامه درست نویسی، ساده نویسی و زیبانویسی از آقای رضا بابایی نشر ادیان است. ما در این مقاله تلاش کرده ایم نکات کلیدی کتاب را بیان کنیم تا به دوستانی که می خواهند مقاله و یا کتابی به زبان شیوا بنویسند کمک کوچکی کرده باشیم. (البته این مقاله برای افرادی که کار تولید محتوا انجام می دهند هم مناسب می باشد)

در این کتاب سخن درباره "بهتر نویسی" فراوان است و نویسنده بسیاری از آنچه که لازم می دانسته را بیان کرده است.

• اما به گفته آقای بابایی "هزار نکته باریک تر از مو" در جهان قلم وجود دارد و باید سالها آموخت و تجربه اندوخت و ذوق و کوشش و توفیق را به هم آمیخت تا شود آنچه باید بشود.

برای بهتر نوشتن باید چهار گام برداشت که هر یک از این گام ها، موضوع یکی از بخش های این مقاله است.

فصل نخست: درباره پایه های نظری و زیرساخت های نرم افزاری نویسندگی است.

فصل دوم: شماری از اصول و نکته های درست نویسی را باز می گوید.

فصل سوم: فواید و قواعد ساده نویسی بیان شده است.

عنوان و موضوع **فصل پایانی** مقاله، زیبانویسی است.

پیشنهاد می کنیم برای حمایت از کتاب بهتر بنویسیم حتماً آن را تهیه و مطالعه بفرمایید.

نشانی خرید اینترنتی: www.adyanpub.com

تلفکس مرکز پخش و فروش: ۳۲۸۰۶۶۵۲ (۰۲۵)

ارادتمند شما دوستان

www.alisalahi.ir | www.alisalahi.ir | الهه شکرشکن





فصل ۱

نویسنده کیست؟

نویسنده، کسی است که از نوشتن نمی‌هراسد؛ بلکه آن را دوست دارد و از آن لذت می‌برد. این گمان که نویسنده، باید با هر نوشته خود، خواننده‌ای را شگفت زده کند و به تحسین و اعجاب وادارد، دور از آبادی است. اگر کسی، به همان راحتی که می‌گوید، بنویسد، نویسنده است؛ اگر چه دیگران، به سختی و با رنج فراوان، بهتر از او بنویسند. نویسنده، خطاطی است که اگر "خوش" یا "ممتاز" نمی‌تواند بنویسد، "خوانا" می‌تواند بنویسد.

درست است که زیباترین متن، ساده‌ترین متن است؛ اما این نیز راست است که سادگی یعنی بی‌پیرایگی، نه بی‌مایگی.

- قانون طلایی نویسندگی
- راحت نوشتن، بسیار نوشتن، زیبایی و سنجیدگی.

پایه‌های نویسندگی

نویسنده‌گی، بر پنج پایه استوار است:

- یک. ذوق
- دو. تجربه
- سه. اطلاعات و مطالعات متنوع
- چهار. تخصص علمی
- پنج. مخاطب شناسی

یک: ذوق و استعداد درونی

ذوق باید تا دهد طاعات بر/ مغز باید تا دهد دانه شجر

دانه بی مغز کی گردد نهال/ صورت بی جان نباشد جز خیال

ذوق برای هنر، همچون آب برای ماهی یا هوا برای پرواز است.

مثلاً آن را که ذوق و استعداد خط نیست، عجب نیست اگر هرگز به عالی‌ترین و خوش‌ترین خط دست نیازد؛ اما تمرین و تکرار اگر خط او را "خوش" نگرداند، به حتم "خوانا" می‌کند. خوانانویسی، مرتبه‌ای است که در دسترس همگان است و به تمرین حاصل می‌آید. در نویسندگی نیز کوشش و کارورزی، قلم را پخته و روان می‌کند؛ حتی اگر هیچ بهره‌ای از استعداد مادرزاد در نویسنده نباشد. اکنون به امداد همت و صنعت، کویر را از گل و گیاه می‌پوشانند؛ پس ضمیر نامستعد را نیز پرهیز ابدی از رویش و جوشش نیست.

هنری یعنی یافتن منظرهای نو برای دیدارهای تازه. آن‌گاه که در هنر دیگران خیره می‌شویم، همه در بجه‌های روح خود را گشوده‌ایم تا بر ما بیارد آنچه بر آفرینندگان با ذوق باریده است.

شعر را باید خواند و از آن لذت برد و گاه‌وبی‌گاه زمزمه‌اش کرد. همین‌قدر برای مکیدن شهد ذوق از میان گلبرگ‌های شعر کافی است.





دو: تجربه

تجربه از دو طریق حاصل می‌شود: خواندن و نوشتن

نوشتن از آن رو هنر است، محتاج استعداد ویژه یا همان ذوق است؛ اما در "فن" یا "صناعت" بودن آن نیز نباید شک کرد؛ پس تجربه را نیز لازم دارد.

هر بار نوشتن هر چند کوتاه و ساده تجربه‌ای است نو، و گامی است به جلو.

بی‌تجربگان نمی‌دانند کجا تند روند کجا مهار اسب سخن را تنگ بگیرند و چگونه بتازند و در کدام منزل فرود آیند. جایی که در آن چنین آموزه‌ها و مهارت‌هایی تدریس می‌شود، مدرسه تجربه است و بس.

در دوره تجربه‌اندوزی یا کاورزی، توصیه‌هایی زیر سزاوار توجه است:

- ۱- مدتی باید خود نوشت و برای پاره کردن و دور ریختن، آن که از ابتدا برای دیگران و به قصد انتشار می‌نویسد، فرصت طلایی آموزش را از خود گرفته است.
- ۲- راز زیبانویسی در آسان‌گیری و بسیارنویسی است.
- ۳- کار نیکو کردن از پر کردن است. هیچ صاحب فنی، بی‌تکرار و تمرین در فن خود به درجه و مقامی دست نیافته است.
- ۴- فنون و صناعاتی را می‌توان نام برد که میزان معینی از تجربه، صاحب فن را بر کار خود چیره می‌کند و پس از آن تجربه‌های جدید برای او ضرورت شغلی ندارد.

سه: مطالعات روزآمد و پراکنده

هر قدر گستره اطلاعات و مطالعات نویسنده در موضوعات مختلف، بیشتر و گسترده‌تر باشد، قلم وی چابک‌تر و زنده‌تر است. آنان که در موضوع تألیف خود عمیق‌اند، اما با هیچ گستره دیگری آشنایی یا انس ندارند، قلمی خمود و خسته به دست می‌گیرند. گمان نکنید مطالعات پراکنده، وقت‌گیر است و کم‌فایده. هر دانسته و اطلاعی که جهان ذهنی نویسنده را گسترش دهد، ابزار او برای پرورش مطلب و راهی برای نفوذ در جهان فکری خواننده است.

هرگاه کتاب یا مقاله‌ای، شوری در شما برانگیخت یا نهال شوق در جان شما نشانده، اطمینان یابید که نویسنده آن، خود انسانی شورمند و برون‌گرا بوده است.

چهار: دانش و تخصص

بسیارند کسانی که همیشه از خود یا دیگران می‌پرسند ما چرا نمی‌توانیم هم‌چون نویسندگان بزرگ بنویسیم. برخی از ایشان را این‌گونه می‌توان پاسخ گفت: چون حرفی برای گفتن نداری؛ وگرنه، نمی‌توانستی که ننویسی.

قاعده آن نیست که هر که حرف خوب می‌زند، خوب هم حرف می‌زند؛ اما می‌توان گفت هر که خوب می‌گوید و خوب می‌نویسد، یا دردی بزرگ در دل دارد یا اندیشه‌ای سترگ در سر.





پنج: مخاطب شناسی

نخست باید دانست که مخاطب کیست، آن گاه درباره نوع پیام و ابزار کارآمد اندیشید. شناخت مخاطب یعنی آگاهی به نیازها، علایق، گرایش‌ها و نگرش‌های فردی و اجتماعی او.

روزگار خود را نسنجیدن و مخاطب خویش را نشناختن، قوی‌ترین حجت عقلی و شرعی و انسانی، برای نوشتن و نگفتن است. این که هنگام نوشتن، به چه کسی فکر می‌کنیم، به نوشته ما شکل و حتی هویت می‌دهد. توصیه مجرب، آن است که هنگام نوشتن، مخاطبی را تصور کنیم که ویژگی‌های زیر را دارد:

- ۱. باهوش است
- ۲. منتقد است، نه مرید و همدل
- ۳. بی‌انصاف نیست، اما زودباور هم نیست
- ۴. با نویسنده آشنایی دور یا نزدیک دارد

در ضمن، شمار مخاطبان فرضی، هر قدر کمتر باشد، توانایی و تمرکز نویسنده در یافتن کلمات مناسب و ساختن جملات بهتر، بیشتر است. در عین حال، وقتی برای یک یا چند نفر می‌نویسیم، قدرت جذب خوانندگان بیشتری را داریم؛ چنان که نامه‌های خصوصی، با وجود این که مخاطب آن معمولاً یک نفر است، برای همگان جذاب و خواندنی است.

تجربه دیگری که در این زمینه وجود دارد، این است که گاهی مناسب‌ترین مخاطب، خود نویسنده است. مخاطب قرار دادن خود، نوشتن را تبدیل به گفت‌وگویی صریح و بی‌پرده با عینی‌ترین مخاطب می‌کند و صداقت قلم و توانایی ذهن نویسنده را جهش‌وار بالا می‌برد. وقتی مخاطب، همان نویسنده باشد، دائماً یکی (وجدان نویسنده) از گوشه سقف به او نگاه می‌کند و می‌گوید: یا سخن دانسته گوی مرد دانا یا خموش.

وقتی نویسنده برای خود می‌نویسد، خود آگاهی‌اش را در درک مفاهیم جمله‌ها دخالت می‌دهد و طبیعی است که اهتمام جدی و متعهدانه‌ای به جمله‌سازی درست و نشانه‌گذاری فنی و ربط منطقی جملات به یک‌دیگر ندارد. برای رفع این مشکل، باید نوشته‌ای را که بر پایه خود مخاطبی نوشته‌ایم، دوباره بخوانیم و این بار از نگاه شخص ثالث به آن بنگریم.

"نویسنده یا گوینده هوشمند، در برابر واقعیت‌ها نه سپر می‌اندازد و نه بر روی آنها تیغ انکار می‌کشد."

در عالم نشر، به کسانی که فقط دغدغه مشتری دارند، زردنویس می‌گویند. زردنویسی، یعنی تولید آثاری که باب میل و اشتیاق خوانندگان بی‌هدف است؛ بدون آن که سودی برای رشد آنان داشته باشد.

بایسته‌های مخاطب مداری

فرق است میان معتقد شدن و متقاعد گشتن. اولی، نصیب قلب است و دومی، بهره عقل. به سخن دیگر، مغز را باید متقاعد کرد و قلب را معتقد. اقتضای مغز، غیر از تقاضای قلب است. قلب، کانون عواطف و مرکز گرایش‌های ناخودآگاه است؛ اما مغز، قرارگاه اندیشه‌ها و کنش‌های خودآگاه.

باید در وجود یک نویسنده در آن واحد، یک متفکر، یک هنرمند و یک ناقد با هم مشغول کار باشند. وجود یکی از این مفروضات کافی نیست. متفکر، فعال و دلیر است؛ پاسخ چراها را می‌داند، هدف‌های نهایی را می‌بیند و نشانه‌های راهنما را مشخص می‌کند. هنرمند، احساساتی است و عواطف لطیف دارد. از هر طرف محاط در این سوال است که " چگونه " کار را باید انجام داد؛ به دنبال چراغ راهنما می‌رود، به فارغ شدن نیاز دارد؛ وگرنه پخش و پلا می‌شود و تجزیه می‌گردد.





برخی از مواردی که در مخاطب مداری باید به آن توجه کنیم

۱. **پرهیز از تکرار:** پیوند این مسئله با مخاطب مداری در این است که سرچشمه تکرار و دوباره گویی، بی توجهی به تاب و تحمل مخاطب است. گوینده دوست دارد که پیوسته حرف خود را تکرار کند؛ برخلاف شنونده که تکرار مطلب تکراری برای او ملال آور است.

۲. **تفکیک خواننده از شنونده:** نویسندگان، این امتیاز و امکان را دارند که مخاطبان یک دست تری داشته باشند. کتاب یا مقاله آنان، تنها در دستانی قرار می گیرد که از پیش می دانند که در پی چه موضوعی و در چه سطحی هستند. غذایی که در مطبخ گفتار، پرورده می شود، باید آکنده از ادویه و افزودنی های مجاز باشد، اما در نوشته "علی القاعده" به این مقدار افزودن ها نیاز نیست. نویسنده می تواند و بلکه وظیفه دارد که گاه تغییری در ذائقه خواننده خود بدهد، ولی این تغییر ذائقه ها نباید آن قدر باشد که خواننده را به شنونده، و نویسنده را به گوینده تبدیل کند.

۳. **روزآمدی در زبان و نگاه:** آفرینندگان آثار علمی، باید به زبانی سخن گویند که نه از آن بوی کهنگی و اندراس به مشام مخاطب برسد، و نه بیش از اندازه شیک یا ساختارشکن باشد.

فصل دوم

زبان گفتاری

آنچه مهم است، تعریف زبان گفتاری است. نمی توان هر کلمه ای را که گروهی از مردم به کار می برند، گفتاری دانست. کلمه یا کاربردی را می توان مردمی و گفتاری شمرد که مردم در "خانه" و "خیابان" و مانند آن، به کار برند؛ نه در انشاهای مدرسه ای یا نامه های اداری یا جلو دوربین.

زبان نوشتاری:

مجری ها و حتی مردم عادی، جلو دوربین تلویزیون یا پشت میکروفون رادیو، دچار زبانی می شوند که نه نوشتاری است و نه گفتاری. بنابراین واژه های این گستره را بهتر است "نوشتاری خالص" به حساب آوریم. همچنین است واژگان سخنرانان در محافل رسمی.

یک: غلط املائی

بهترین و مفیدترین راه برای پاکیزگی قلم از آلودگی ها و بیماری ها، انس با آثار بزرگان ادب فارسی است. در پایین چند نمونه از املائی صحیح کلمات آورده شده است.

آخور، آزرده، استعفا (طلب معافیت)، اشک (نه اشگ)، اغفال، انزجار، اهتزاز، انتر (نه عنتر که عربی است و معنای آن شجاع است)، ببحوحه، برهه، بقچه، بلیت، به از شما نباشد (نه بعض شما نباشد)، بی محابا، پیرارسال (نه پیارسال)، پیشخان، پرتغال (نام کشور)، ترد، تغییر، تمیز، توجیه، جدّ و آبا (نه جدّ و آباد)، جناغ، چغندر، حیاط خانه، خبرگزاری، خرجین، خردسال، خواربار (نه خوار و بار)، خط مشی، دماغ (شرمسار، دماغ سوخته، سرخورده)، دوزنقه، راجع به (نه راجب)، رشک (نه رشگ)، زاد بوم (نه زاد و بوم)، زاد ولد (نه زاد و ولد)، سال خورده، سهل ممتنع، عسکر، غلتک، غدغن، غثّ و سمین (لاغر و فربه)، غمض عین (چشم پوشی)، غیظ (خشم)، غیض (کاهش آب)، فترت (فاصله میان دو حادثه مهم)، قافله، کاجی به از هیچی (نه اچی بعض هیچی).





کمیسیون، مستغلات، مطمح نظر، معتنابه، ملانقطی، منصوب (نصب شده)، نعناع، هال (اتاق بزرگ)، وهله (نه وحله)، هفتخان، هلمیم (نوعی غذای ایرانی).

برخی کلمات هم دو گونه املا دارند؛ مانند "طوسی"، "اطاق"، "طالس"، "طپیدن"، "غلطیدن"، "طنبور" که املاهای فارسی آنها "توسی"، "اتاق"، "تالس"، "تپیدن"، "غلتیدن"، "تنبور" است.

تفاوت املاهای برخی کلمات نیز به دلیل تفاوت معنای آنها است؛ مانند "طوفان" و "توفان" که اولی، یعنی "باد و باران شدید" و دومی صفت فاعلی است؛ به معنای "توفنده". هم‌چنین است: **خُرد / خورد.** معنای "خُرد" کوچک، ریز و اندک است، مانند خردسال، خرده‌فروشی و خرده‌گیری. اما "خورد" سوم شخص مفرد از مصدر خوردن است در زمان گذشته؛ مانند سال‌خورده. از همین دست است:

اتلال / اطلال: اولی، جمع "تل" به معنای پُشته است و معنای دومی، "ویرانه‌ها" است.

اساس / اثاث: "اساس"، یعنی "پایه" و "اثاث"، لوازم خانه را می‌گویند.

اشباه / اشباح: اولی، جمع "شبه" است و دومی جمع "شَبَح".

إمارت / عمارت: "إمارت" یعنی "حکومت".

انتساب / انتصاب: "انتساب" یعنی "نسبت دادن" و "انتصاب"، یعنی "گماشتن".

بالطبع / بالتبع: اولی یعنی "طبعاً و طبیعتاً"، دومی یعنی "بنابراین و در نتیجه".

بها / بهاء: "بها" یعنی قیمت، ارزش و نرخ چیزی. اما "بهاء" یعنی روشنی، درخشندگی، شکوه، رونق، زیبایی و نیکویی.

تراز / طراز: "تراز"، واژه‌ای فارسی است و چندین معنا دارد؛ از آن میان، "سنجۀ ارتفاع"، "سطح" و "نقش و نگار" است. "طراز"، عربی است و معنای آن، "ردیف" و "طبقه" است. بنابراین "هم‌تراز" یعنی "هم‌سطح" و "هم‌طراز" یعنی "هم‌طبقه" است. بر این پایه، در جمله‌هایی مانند "او هم‌تراز / هم‌طراز شاعران بزرگ فارسی است"، بهتر است از "هم‌تراز" استفاده شود.

ثواب / صواب: "ثواب" اسم است و معنای آن "مزد و پاداش" است. "صواب" صفت و به معنای "درست، بجا و مناسب" است. ثمین / سمین: گرانها / فربه.

جذر / جزر: معنای لغوی "جذر" ریشه است و در ریاضی عددی را می‌گویند که در خودش ضرب می‌شود و حاصل آن، "مجذور" است.

حایل / هایل: "حایل"، اسم و به معنای چیزی است که میان دو چیز قرار می‌گیرد و مانع اتصال آن دو به یکدیگر می‌شود؛ اما "هایل" صفت است، به معنای هول‌انگیز و ترسناک.

ذرع / زرع: "ذرع" یکی از مقیاس‌های اندازه‌گیری است. "زرع" یعنی کاشتن.

ذکی / زکی: "ذکی" از "ذکاوت" است و "زکی" از "زکات" به معنای پاکی.

ذَلَّت / زَلَّت: اولی یعنی "خواری" و دومی یعنی "لغزش".

شست / شصت: "شست" به معنای انگشت بزرگ دست و پا است، اما "شصت"، املاهای حرفی عدد ۶۰ است. هر دو واژه فارسی است، و برای جلوگیری از اشتباه، یکی را با سین و دیگری را با صاد می‌نویسند.

فترت / فطرت: معنای "فترت"، رکود و سستی، میان دو دورهٔ طلایی است؛ اما "فطرت" یعنی سرشت و طبیعت.





فراق / فراغ: اولی، به معنای "جدایی" است، و معنای دومی، "رهايي" و "آسودگي" است.

محذور / محذور: "محذور" به معنای ممنوع و حرام است، اما "محذور" یعنی "مانع" و "آنچه از آن می‌ترسند". بنابراین "محذور اخلاقی" یعنی مانعی که از جنس و مقوله اخلاق است.

مزمه / مضمضه: "مزمه" فارسی و به معنای چشیدن و نرم‌نرم خوردن چیزی است، و "مضمضه" عربی و به معنای گرداندن آب در دهان یا شست‌وشوی بینی (استنشاق) است.

مأخذ / مأخذ: "مأخذ" مفرد "مأخذ" است.

هیز / حیز: واژه "هیز" به معنای بدکار و بی‌شرم است، اما "حیز" یعنی جا و مکان.

مواجه / مواجهه: "مواجه" اسم فاعل است و معنای درست آن در فارسی "روبه‌رو" یا "روی‌آور" است. "مواجهه" مصدر است و باید در معنای "رودررویی" یا "روی‌آوری" به کار رود. بنابراین جمله "در مواجهه با گناه باید به خدا پناه برد" نادرست است و باید گفت: "در مواجهه با گناه باید به خدا پناه برد".

صفحه / صحیفه: یک روی کاغذ را "صفحه" می‌گویند. "صحیفه" یا "ورق کاغذ"، هر دو روی کاغذ را شامل می‌شود.

خطاهای املايي، گاهی بر اثر ناآشنایی با قوانین املاي کلمات در ترکیب‌ها رخ می‌دهند.

از باب نمونه، لازم است که بدانیم: الف مضموم و مفتوح، اگر میان بای تأکید و فعل قرار گیرد، تبدیل به "ی" می‌شود.

بنابراین "بیندازد" درست است، نه "بیاندازد"؛ "بیندیشید" درست است، نه "بیاندیشید"؛ "بینجامد" درست است، نه "بیانجامد"؛ "بیفتد" درست است، نه "بیافتد". اما اگر الف، مکسور باشد، تغییری در املاي کلمه رخ نمی‌دهد؛ مانند "بایستاد".

دو: غلط‌های انشایی

هرگاه کلمه یا عبارتی را به گونه‌ای به کار بریم که با یکی از قواعد دستوری یا سنت‌های کهن نوشتاری یا طبیعت زبان فارسی یا معنای درست آن، سازگاری نداشته باشد، دچار غلط انشایی شده‌ایم.

عواملی که ایجاد غلط انشایی می‌شود شامل

۱. بیگانگی‌گرایی:

زبان فارسی، زبانی غیرتمند و مغرور است و این همه رفت و آمد بیگانگان را به خانه خود، خوش نمی‌دارد. برای سلامت و بالندگی این زبان و نیز برای مرزبانی از کیان فرهنگی و ملی خود، بهتر است تا آن جا که ممکن است از واژه‌های غیر فارسی استفاده نکنیم. مطلق استفاده از وام واژه‌ها غلط نیست، اما بیگانگی‌گرایی و ترجیح بیگانگی بر خودی، اگر سیره نویسنده شود، پذیرفتنی نیست. به عنوان مثال:

کاربرد "شکیبایی" یا "بردباری" به جای "صبر"، و "سپاس" به جای "شکر"، و "جفت" به جای "زوج"، و "چند و چون" به جای "کم و کیف" و صدها نمونه دیگر بهتر یا "به سوی بهتری" است.

شماری از واژه‌هایی که در نیم قرن اخیر جای خود را در نوشته‌ها و گفته‌های فارسی‌زبانان باز کردند و در زمان خود به نظر عجیب می‌آمدند، بدین قرار است:

بازپرس (مستنطق یا مفتش)، دادگاه (محکمه)، شهرداری (بلدیة)، شهربانی (نظمیه)، دادگستری (عدلیه)، بیک (چاپار)، پادگان (ساخلو)، پرونده (دوسیه)، پیش‌نویس (مینوت)، گزارش (راپرت)، نوشت‌افزار (لوازم‌التحریر)، دماسنج (میزان الحراره)، ماهواره





(قمر مصنوعی)، خودنویس و خودکار، پیامد، کاربرد (استعمال)، دستاورد (حاصل)، رزمایش (مانور)، درون شد و برون شد (ورود و خروج)، برون داد/بازخورد (نتیجه)، دست‌نویس (نسخه)، کارمزد (حق‌العمل)، یارانه (سوبسید)، بیمارستان (مریض‌خانه).

متأسفانه با بسیاری از واژه‌های ناب و مأنوس فارسی، بی‌مهری می‌شود. به مثل در بیشتر جاها کلمه "به تازگی"، خوش‌تر از "اخیرا" یا "جدیدا" است. با وجود "روزها و شب‌ها" چه نیازی است به "ایام و لیالی"؟ آیا "لیالی مقمره" از "شب‌های مهتابی" زیباتر است؟ آیا "پرسنل" بیشتر از "کارکنان" کار می‌کنند؟ چرا به جای "محاسن" نگوییم "زیبایی‌ها" ترکیب "روشنگر" که از ساخته‌های مولوی است، چه کم از "مبین" دارد؟ "رهنامه" یا "راه‌نامه" زیباتر از "نقشه راه" نیست؟ آیا "دلیر" به اندازه "شجاع" بی‌باک نیست؟ چه لطفی در "مجسمه" است که در "تندیس" نیست؟ آیا "محبت" بیشتر از "دوستی" بردل می‌نشیند؟ با بودن "برنامه" چه نیازی به "پروژه" یا "طرح" است؟ آیا "کوپن" را زودتر از "کالابریگ" اعلام می‌کنند؟

۲: گرته‌برداری

گرته‌برداری یا گرده‌برداری یا عکس‌برداری، یعنی برگردان جزء‌به‌جزء ترکیب‌های غیر فارسی به فارسی؛ بدون این که ترکیب حاصل، مطابق دستور یا دیگر هنجارهای زبان فارسی باشد.

برای نمونه، امروزه بسیاری از ایرانیان تعبیر "خواب افتادن" را به کار می‌برند، بدون این‌که توجه کنند که در زبان فارسی "خواب"، افتادنی نیست، کلمات "خواب" و "افتادن" هر دو فارسی است؛ اما "خواب افتادن" فارسی نیست. "خواب افتادن" غیر از این که وارداتی است، پذیرای هیچ گونه توجیه دستوری یا بلاغی هم نیست. این ترکیب ناموزون ترجمه لفظ به لفظ و ناشیانه از to fall asleep است. آنچه در زبان فارسی پیشینه دارد، خوابیدن و خواب‌بردگی است. همچنین است "آتش گشودن"، "چرا که نه"، "روی چیزی مطالعه کردن" و صدها ترکیب دیگر که در نگاه اول، به نظر فارسی می‌آیند، اما ساختار نحوی و دستوری آنها فارسی نیست.

بسیاری از مترجمان ناآشنا با فن ترجمه و ناآگاه از فرهنگ زبان مبدأ و مقصد، با برگردان‌های ناشیانه خود، زبان فارسی را پر از عبارات و آمیزه‌های فارسی‌نما و بی‌قواره کرده‌اند. نمونه را، برخی جمله عربی "سئلته عن سنه" را این‌گونه ترجمه می‌کنند: "پرسیدم او را از سنش". این برگردان، آلوده به گرته‌برداری است. در زبان فارسی، حرف اضافه "از" بر سر مسئول (کسی که از او سؤال می‌شود) می‌آید، نه بر مسئول‌عنه (آنچه درباره آن سؤال می‌شود). در زبان عربی بر سر مسئول "من" و بر سر موضوع سؤال (مسئول‌عنه) "عن" می‌آورند که ترجمه تحت‌اللفظی هر دو در فارسی "از" است.

در این جا مشتتی از خروار و اندکی از بسیار را گوشزد می‌کنیم تا آشکار گردد که زبان فارسی چه اندازه به این بیماری بدخیم آلوده است:

روی کسی حساب کردن: به کسی امید بستن؛ چشم به یاری کسی داشتن.

پیاده کردن قانون: اجرای قانون؛ کاربرست قانون؛ تحقق بخشیدن به قانون.

برای چند ماه این جا نخواهم بود: چند ماه این جا نخواهم بود.

حمام گرفتن: حمام رفتن.

نقطه نظر: دیدگاه؛ منظر؛ نظرگاه؛ پنجره.

بی‌تفاوت: بی‌اعتنا؛ بی‌درد؛ بی‌علاقه؛ بی‌توجه؛ بی‌مبالا.

بها دادن: ارزش دادن؛ اهمیت دادن؛ وقع نهادن؛ ارج گذاشتن؛ مهم شمردن؛ توجه کردن.

خودکفا: خودبسنده؛ خودبسایبی.





تا کسی گرفتن: تا کسی سوار شدن.

بالای هزار نفر: بیش از هزار نفر؛ متجاوز از هزار نفر.

نخست نگاهی داریم به اهم اخبار: نخست نگاهی می‌کنیم به اهم اخبار.

در سفری که به ایران داشت...: در سفری که به ایران کرد...

اجازه بدهید نخست سلامی داشته باشیم: اجازه بدهید نخست سلام کنیم.

او را در جریان قرار دادم: او را آگاه کردم؛ ماجرا را به او گفتم؛ او را مطلع کردم.

مولوی، یک ایرانی مسلمان بود: مولوی، ایرانی مسلمان بود.

خواص دانشمندان: دانشمندان خاص.

این وحدت بود که ملت را پیروز کرد: وحدت بود که ملت را پیروز کرد.

همچنین است ترکیب‌هایی مانند "برای همیشه"، "برای نخستین بار" و "برای چند ساعت" در همه آن‌ها، "برای" زائد است.

شماری از گزته‌برداری‌هایی که به گمان نگارنده، می‌بایست دست از مخالفت با آن‌ها برداشت، بدین قرار است:

رنج بردن غیر انسانی

نوشته‌اند: ترکیب "رنج" در زبانی فارسی، ویژه جانداران است. همچنین رنج باید با درد و حس همراه باشد تا به راستی رنج باشد. بنابراین جمله‌های "این شهر از نداشتن آب شیرین رنج می‌برد." و "او از ناسپاسی مردم در رنج است" درست نیست؛ زیرا "شهر" جاندار نیست و "ناسپاسی" درد حسی ندارد.

فکر کردن، به معنای گمان کردن

می‌گویند در فارسی اصیل، "فکر کردن" فقط به معنای اندیشیدن بوده و کاربرد آن در معنای "گمان کردن" وارداتی است. حتی اگر چنین باشد، کاربرد "فکر" در معنای "گمان" طبیعی است؛ زیرا به واقع ما گمان‌های خود را می‌اندیشیم و سپس به زبان می‌آوریم. به سخن دیگر، گمانه‌زنی نوعی اندیشیدن است.

فهمیدن کسی

می‌گویند در فارسی ریشه‌دار، مفعول فهمیدن یا درک کردن، باید "شیء" باشد نه "شخص". بنابراین "من او را نمی‌فهمم" یا "او مرا درک نمی‌کند" غلط است، و به جای آن مثلا می‌توان گفت: "من، مقصود او را نمی‌فهمم" یا "روحیه او را نمی‌فهمم".

دریافت کردن "بعد از سخنرانی، انتقادهای بسیاری دریافت کرد."

نقش داشتن "توسعه سیاسی، نقش مهمی در عدالت اجتماعی دارد."

درس گرفتن "از تاریخ باید درس گرفت."

زیر سؤال بردن "عملکرد آنان زیر سؤال است."





۳: شکل‌های بیگانه

کلماتی مانند فرمایشات، پیشنهادات، گزارشات، داوطلبین و بازرسین، از همین رو ناروا است؛ زیرا "ات" و "ین" از ادات جمع عربی است و تنها کلمات عربی را می‌توان با آن‌ها جمع بست. جمع مکسر نیز همین حکم را دارد. زبان فارسی مانند بیشتر زبان‌های دنیا، فاقد جمع مکسر است. وقتی کلمه‌ای را که رگ و ریشه فارسی دارد، به بهانه جمع بستن می‌شکنیم، آن را از شکل فارسی درآورده و تازی کرده‌ایم. بر این پایه، جمع "دفتر"، همان "دفترها" است نه "دفاتر"، و جمع "ترک"، "ترک‌ها" است نه "اتراک"، و جمع "درویش" نیز "درویش‌ها" است نه "دراویش" و جمع "استاد"، "استادان" است، نه "اساتید" و جمع "بستان"، "بستان‌ها" است، نه "بساتین" و جمع "بندر"، "بندرها" است نه "بنادر" و جمع "میدان"، "میدان‌ها" است، نه "میادین". همچنین است ترکیب‌های ساختگی "لایتنجسبک" و "ممنوع‌الکار" و "حساب‌الدستور".

با وجود این، مانعی ندارد که واژه‌های بیگانه را شکل و شمایل فارسی دهیم و بر تن آنها جامه دری بپوشانیم یا جزئی از ترکیبات فارسی کنیم؛ مانند "فهمیدن" که در آن، فهم عربی، به هیئت مصدر فارسی درآمده است. از همین دست است: طلبیدن، داوطلب، بلادرنگ، مؤلفان، خوشحال، عقل‌گرایی، فخرفروشی، مثبت‌اندیشی، نسبی‌گرایی، استعمارستیزی، بی‌خاصیت، جن‌گیر، خلاف‌کار، قرآن‌پروژه، حدیث‌شناس، بینان‌گذار و نام‌هایی مانند سحرناز و فرحناز.

بنابراین در همان حال که "مؤلفین" غلط نیست، "مؤلفان" درست‌تر است؛ زیرا اگرچه ماده اصلی کلمه، عربی است، ترکیب آن فارسی است.

نیز گفتنی است که افزودن علائم غیر فارسی، مانند تشدید و تنوین، بر کلمات فارسی جایز نیست؛ زیرا تحمیل قالب غیر فارسی بر واژه فارسی است. مثلاً شکل صحیح "دوم" و "سوم" بدون تشدید واو است؛ بر خلاف "اول" که عربی است و تشدید را می‌پذیرد. همچنین ورود تنوین بر همه کلمات فارسی ممنوع است. بهتر است از کلمات عربی تنوین‌دار هم کمتر استفاده شود. بنابراین:

بهتر است بنویسیم	بهتر است ننویسیم
به اجماع	اجماعا
کم‌وبیش/بیش‌وکم/به‌تقریب	تقریبا
به کمال	کاملا
به عمد	عمدا
به حقیقت	حقیقتا
بنا بر قاعده/ به قاعده	علی‌القاعده
به هیچ روی	اصلا و ابدا
به ویژه	مخصوصا
به شرح	مشروحا
تمامی	تماما
در وقت/ به زودی/ بی‌درنگ	فورا/ سریعا
به راستی	واقعا





۴: ندیدن بار کلمه

به هر روی، کلمات، فارغ از معنایی که دارند، سه گونه‌اند:

- دارای بار مثبت
- دارای بار منفی
- خنثی توضیح بیشتر در ذیل مثال‌ها می‌آید

انتظار: بار این کلمه مثبت است و جملاتی مانند "انتظار می‌رود امسال با تورم بیشتری مواجه شویم" غلط است؛ زیرا توهم چیزی نیست که سزاوار انتظار باشد. در این جمله، بهتر است جای "انتظار می‌رود"، از "احتمال دارد" یا "شاید" یا "پیش‌بینی می‌شود" یا مانند آن استفاده شود.

کاربرد "انتظار می‌رود" در معنای "امید است" و "پیش‌بینی می‌شود" صحیح نیست.

پاداش: معنای این کلمه اعم از جایزه و کیفر است؛ یعنی هم پاداش نیک و هم پاداش بد. اما اکنون بار آن مثبت است. بنابراین برخلاف معنای عامش، کاربردش در معنای مثبت درست است. "مجازات" نیز همین سرنوشت را دارد؛ با این تفاوت که این کلمه نیز بر خلاف معنای لغت نامه‌اش، بار منفی (پاداش بد) یافته است.

جاودانه: صفت "جاودانه" با موصوف‌های مطلوب و دل‌خواه، تناسب بیشتری دارد. بنابراین، بهتر است جمله "این خطای بزرگ در تاریخ جاودانه خواهد شد"، این گونه بازنویسی شود: "این خطای بزرگ در تاریخ باقی خواهد ماند".

جعل: این کلمه در فارسی عمومی (نه در برخی رشته‌های تخصصی مانند فلسفه و فقه) دچار سوء سابقه و بار منفی است. کلماتی مانند "جعلی" و "جعل اسناد" بر همین اساس ساخته شده است. به سخن دیگر، در فارسی نمی‌توان "جعل" را دقیقاً به همان معنایی که کاربردش در زبان عربی به کار می‌رود، بنابراین جمله زیر، خالی از اشکال نیست: "شیعه، با جعل امامت، رسالت پیامبران را تداوم بخشید".

عجم: در مقابل عرب، و معنای آن گنگ یا زبان بسته است. کاربرد آن برای اشاره به قوم ایرانی، خالی از هجو و تحقیر نیست.

قابل توجه/قابل مقایسه: مثلاً اگر بگوییم: "حافظ، با هیچ شاعری قابل قیاس نیست"، حافظ را ذم کرده‌ایم نه مدح؛ زیرا معنای آن جمله، این است که حافظ، قابلیت آن را ندارد که با شاعران دیگر مقایسه شود! حال آن که مراد گوینده، عکس آن است. گاهی نیز می‌نویسند "نوابغ قابل قیاس با انسان‌های معمولی نیستند." درست آن است که بنویسیم: "انسان‌های معمولی قابل قیاس با نوابغ نیستند" یا بنویسیم: "نوابغ را نباید با انسان‌های معمولی قیاس کرد." گاهی نیز می‌گویند: "بلایی که نفت، بر سر فرهنگ این مرز و بوم آورده است، قابل محاسبه نیست." آیا مراد این است که این بلا به قدری اندک است که قابلیت محاسبه ندارد؟ یا چنان است که از این بلا به قدری اندک است که قابلیت محاسبه ندارد؟ یا چنان است که از حساب و کتاب بیرون است؟ به حتم معنای دوم مراد است و به همین دلیل باید نوشت: "بلایی که نفت، بر سر فرهنگ این مرز و بوم آورده است، بیرون از حساب است."

گفتنی است که برخی کلمات، به مرور زمان، بار منفی یا مثبت خود را از دست می‌دهند و حتی ممکن است بار مخالف بپذیرند. مثلاً در قرن‌های پیشین کلمه "گفت‌وگو" باز معنایی مثبتی نداشته و بیشتر در معنای چون و چرای نابجا به کار می‌رفته است؛ چنان‌که:



**حافظ می گوید**

گفت وگو آیین درویشی نبود

ورنه با تو ماجراها داشتیم

اکنون، بار معنایی گفت وگو، مطابق معنای لغوی آن، مثبت است. همچنین است کلمه "قصد" که اکنون بار آن خنثی است و بیشتر در معنای "سوء قصد" به کار می‌رود.

۵: خطاهای دستوری و لغزش‌های کاربردی

لغزش‌ها و خطاهای دستوری، از دیگر غلط‌های انشایی است. شماری از این غلط‌ها رواج بیشتری یافته‌اند و به همین دلیل لازم است درباره آن‌ها بیشتر بدانیم:

۵-۱. "را" پس از فعل

فعل یا هر کلمه دیگری که نقش مفعولی ندارد، خطا است. به مثال‌های زیر توجه کنید:

نباید خدایی که دوستان دارد را معصیت کنیم.

"نباید خدایی را که دوستان دارد، معصیت کنیم."

آنچه دیدم را نمی‌توانم وصف کنم.

"آنچه را دیدم، نمی‌توانم وصف کنم."

این که چگونه جامعه ایران مهیای این بدعت شد را کمتر شکافته‌اند.

"این را که چگونه جامعه ایران مهیای این بدعت شد، کمتر شکافته‌اند."

۵-۲. جدایی میان "را" و مفعول

میان "را" و مفعول صریح، نباید فاصله بیفتد؛ حتی متمم‌ها و وابسته‌های مفعول هم باید بعد از "را" بیایند.

زمان بازگشت او به ایران را نمی‌دانیم.

"زمان بازگشت او را به ایران نمی‌دانیم."

استقلال پاکستان از هند را چگونه تفسیر می‌کنید؟

"استقلال پاکستان را از هند چگونه تفسیر می‌کنید؟"

حافظ، به سر دویدن قلم بر روی کاغذ را از شوق او می‌داند.

"حافظ، به سر دویدن قلم بر روی کاغذ، از شوق او می‌داند."

اندیشه استقلال هنر، زمینه تحول در ادبیات را فراهم کرد.

"اندیشه استقلال هنر، زمینه تحول را در ادبیات فراهم کرد."

خواهشمند است علاقه‌مندان به کلاس‌های آموزش نویسندگی را ثبت‌نام فرمایید.





"کتابی که تازه خریده بودم، گم شد."

جمله بالا، مرکب از دو جمله کوتاه است: کتاب گم شد + تازه خریده بودم. جمله اول (کتاب گم شد) پیام و پایه اصلی جمله است و جمله دوم (تازه خریده بودم) پیرو است. "کتاب" در این جمله مرکب، عضو جمله پایه است، یا پیرو؟ جمله پایه، به نهاد نیاز دارد و جمله پیرو، مفعول می‌خواهد. "کتاب" را به جمله پایه بدهیم یا به جمله پیرو؟ قاعده این است که تا اعضای اصلی جمله پیرو، عضوگیری کنیم. در جمله بالا، اگر "کتاب" را مفعول فعل "خریدم" در جمله پیرو بدانیم، جمله پایه بدون نهاد خواهد ماند. بنابراین "کتاب" نهاد جمله پایه است و نباید بعد از آن "را" بیاید. اما ممکن است کسی گمان کند، "کتاب" عضو جمله "پیرو" و مفعول "خریدم" است. در این صورت آن را این‌گونه خواهد نوشت: "کتابی را که تازه خریده بودم، گم شد." مثال دیگر: صدایی را که می‌شنوم، آشنا است.

"صدایی که می‌شنوم، آشنا است."

"صدا" در جمله بالا، نهاد است و گزاره آن "آشنا است" می‌باشد؛ ولی ممکن است کسی به این گمان که "صدا" مفعول "می‌شنوم" است، بعد از آن "را" بیاورد.

۴-۵- تطابق اجزای جمله

بی‌تناسبی میان اجزای جمله، به ویژه میان فعل و فاعل، از عیب‌های بسیار رایج است. ناهماهنگی میان اجزای جمله، یا به دلیل ناهمسانی فعل با نهاد (فاعل یا مسندالیه) از حیث مفرد و جمع بودن آن است، یا به دلیل بی‌تناسبی در نسبت و اسناد است. برخی از قواعد مربوط به هماهنگی اجزای جمله به این شرح است:

یک. مطابقت: همسانی یا ناهمسانی فعل با نهاد (فاعل یا مسندالیه) از حیث مفرد و جمع، پیرو قواعد زیر است:

اگر نهاد مفرد بود، فعلش را نیز مفرد می‌آوریم؛ مانند "بهر روز آمد"، "کتاب پاره شد." گاهی از باب احترام، برای نهاد مفرد، فعل جمع می‌آورند؛ مانند "استاد گفتند..."

اگر نهاد، جمع جاندار بود، فعل را نیز جمع می‌آوریم؛ مانند "دانشمندان معتقدند..."

اگر نهاد، جمع غیر جاندار بود، در فعل آن دو وجه جایز است: مفرد و جمع. یعنی هم می‌توان گفت: "فرش‌ها سوخت" و هم می‌توان نوشت: "فرش‌ها سوختند" در گزینش یکی از این دو وجه، نویسنده باید به آهنگ و موسیقی درونی جمله توجه کند و هر کدام را که خوش آهنگ‌تر و روان‌تر و رایج‌تر بود، برگزیند؛ ولی در فرهنگ زبانی ایرانیان، در این گونه جملات بیشتر از وجه مفرد استفاده می‌شود.

همچنین فاعل بی‌جانی که در ذات یا معنای آن، تحرک وجود دارد، و ما در آن احساس زندگی و حرکت می‌کنیم، در حکم فاعل جاندار است. بنابراین اگر به جای "ابرها می‌بارد" بگوییم "ابرها می‌بارند" بهتر است.

تناسب: گاهی میان نهاد و گزاره آن هیچ تناسبی نیست. به مثل کسی که می‌گوید: "زادگاه او ایران است، اما اکنون در خارج زندگی می‌کند" گویا توجه ندارد که گزاره دوم، تناسبی با نهاد جمله ندارد؛ زیرا در این جمله یک نهاد (زادگاه) و دو گزاره (است زندگی می‌کند) وجود دارد. آیا فعل دوم (زندگی می‌کند) قابل استناد به "زادگاه" است؟ یعنی زادگاه او اکنون در خارج زندگی می‌کند؟! درست آن است که بگوییم: "زادگاه او ایران است، اما وی اکنون در خارج زندگی می‌کند." در این جمله دو نهاد (زادگاه و وی) و دو فعل (است و زندگی می‌کند) وجود دارد. جمله بالا را این‌گونه نیز می‌توان بازنویسی کرد: "او در ایران به دنیا آمد، اما اکنون در خارج زندگی می‌کند."





گاهی دلیل بی تناسبی میان فعل و فاعل، بی توجهی به معانی کلمات است. مثلاً می نویسند:

"به حتم یکی از راه‌های دستیابی به این مقصود، در سایه همدلی و همکاری امکان پذیر است." آیا راه‌ها گاهی امکان پذیر و گاهی امکان ناپذیرند؟ "راه" چگونه "امکان پذیر" است؟ باید نوشت:

"دستیابی به این مقصود، در سایه همدلی و همکاری امکان پذیر است."

سه. خطا در تشخیص فاعل:

اگر فاعل مفرد به مضاف‌الیه جمع اضافه شود، فعل را باید مفرد آورد و نباید به جمع بودن مضاف‌الیه توجه کرد.

۵-۵- ناهمزمانی افعال:

زمانی افعال یک جمله باید یکسان باشد. در جمله زیر دو فعل وجود دارد و زمان هر یک غیر از دیگری است:

انتظار مردم از مسئولان این است که پس از این حادثه تلخ، بی‌درنگ آستین همت بالا می‌زنند.

نیمه اول جمله، زمان حال دارد و نیمه دوم، زمان ماضی؛ در حالی که باید برعکس باشد؛ این گونه:

"انتظار مردم از مسئولان این بود که پس از این حادثه تلخ، بی‌درنگ آستین همت بالا زنند."

در جمله پایین نیز "بایست" برای زمان آینده به کار رفته است که خطا است:

بایست باران بیاید تا کشاورزی رونق بگیرد.

"بایست"، فعل گذشته است و حال و آینده آن "باید" و "می‌بایست" است.

۵-۶- عطف فعل وصفی:

در زبان فارسی، نوعی فعل وجود دارد که صرف نمی‌شود و برای همه اشخاص و زمان‌ها به شکل "صفت مفعولی" می‌آید.

شخص، زمان و وجه فعل وصفی، از فعلی که پس از آن می‌آید، معلوم می‌شود؛ مانند مثال‌های زیر:

او به دانشگاه رفته، در رشته ریاضی تحصیل کرد.

من به دانشگاه رفته، در رشته ریاضی تحصیل کردم / خواهم کرد / می‌کنم.

۵-۷- حذف بی دلیل فعل:

حذف فعل، در صورتی روا است که تکراری باشد. مثلاً در جمله:

"کشور ما فرهنگ غنی دارد و هم منابع فراوان دارد"، فعل "دارد" تکرار شده است.

می‌توان آن را به دو گونه زیر نوشت:

"کشور ما هم فرهنگ غنی و هم منابع فراوان دارد."

"کشور ما هم فرهنگ غنی دارد و هم منابع فراوان."

اما جمله زیر خطا است:

کتاب‌ها را خریداری و به کتابخانه فرستادم.





زیرا فعل جمله اول که حذف شده است، "کردم" است و فعل جمله دوم "فرستادم" است. بنابراین دلیلی برای حذف یکی از آن دو وجود ندارد.

جمله بالا را به صورت‌های زیر می‌توان اصلاح کرد:

"کتاب‌ها را خریداری کرده، به کتابخانه فرستادم." (استفاده از فعل وصفی)

"کتاب‌ها را خریداری کرده و به کتابخانه هدیه کردم." (حذف فعل، با اعتماد به قرینه)

"کتاب‌ها را خریداری کردم و به کتابخانه فرستادم." (بدون حذف)

۵-۸- تجزیه نهاد:

در گفتار گاهی نهاد مرکب را تجزیه کرده، هر جزء را جداگانه به کار می‌بریم؛ اما تجزیه نهاد در نوشتار روا نیست. مثلاً نمی‌توان نوشت:

کتاب‌های علمی، نثرش باید محکم و درست باشد.

نهاد جمله بالا، در واقع گروه اسمی "نثر کتاب‌های علمی" است. بنابراین باید این گونه نوشت:

"نثر کتاب‌های علمی، باید محکم و درست باشد."

۵-۹- جمع‌های ناروا:

گفتیم که در فارسی و اکثر زبان‌های زنده دنیا، جمع مکسر وجود ندارد. بنابراین کلمه‌هایی مانند "دراویش"، "خواقین"، "بساتین"، "دساتیر"، "فرامین" و "اکراد" بیرون از قاعده‌اند. در فارسی برای جمع، از دو علامت استفاده می‌شود: "ها" و "ان".

هر کلمه‌ای - اعم از این که فارسی باشد یا غیرفارسی، و جاندار باشد یا غیرجاندار - می‌توان با "ها" جمع بست؛ مانند کتاب‌ها، مردها، سنگ‌ها، زمینی‌ها، خداها، سرها، بو علی سیناها. اما جمع واژه‌ای با الف و نون، مشروط به جاندار بودن آن است؛ مانند خدایان، مردان، زمینیان، سگان، درختان، گلان.

جمع کلمات فارسی با علامت غیرفارسی روا نیست. بنابراین کلماتی مانند "بازرسین" یا "آزمایشات" یا "دراویش" غلط است.

نویسندگان پیشین (به‌ویژه در دوران پیش از مغول) جمع‌های عربی را کمتر به کار می‌بردند و کلمه‌های تازی را به پارسی جمع می‌بستند و به جای کتب، حقایق، مکاتب، مکاتیب، مصائب، علما، امرا، شعرا، وزرا، معلمین، متقدمین، مدرسین و اتفاقات، می‌نوشتند:

کتاب‌ها، حقیقت‌ها، مکتب‌ها، مکتوب‌ها، مصیبت‌ها، عالمان، امیران، شاعران، وزیران، معلمان، متقدمان، مدرسان و اتفاق‌ها.

از مصادیق جمع‌های ناروا، جمع‌الجمع است؛ مانند طلاب‌ها، حروف‌ها، اسلحه‌ها، حوادث، قبایل‌ها، کسورات، منازل‌ها، حواس‌ها، عملیات‌ها، انتخابات‌ها.

قصور نیز یعنی کوتاهی. بنابراین فتوحات و قصورات، درست است.

در زبان فارسی (مانند زبان عربی) جمع بستن اعلام یا خواص صحیح نیست، مگر این که از آن معنای عام اراده شود. بنابراین وقتی می‌گوییم "ایران مهد پرورش ابن سینا"ها و "مولوی"ها است. از ابن سینا و مولوی، معنای عام دانشمندان بزرگ در فن پزشکی و شاعری را منظور کرده‌ایم. در این صورت برای جمع بستن، تنها از علامت "ها" می‌توان استفاده کرد و اسم خاص هم بهتر است میان نشانه‌های برجسته‌ساز (گیومه یا کوتیشن) قرار گیرد.





از غلط‌های رایج، اضافه اسم یا حرف به "حرف اضافه" است؛ مانند "جدای از این که ادیان ریشه آسمانی دارند...". "استفاده در چارچوب قانون"، "سوی از این که"، "برای از تو سخن گفتن ناتوانم"، "خطای در فکر"، "بقای بر تقلید از میت"، "مهر مادر، آمیخته با جسم و جان ما است"، "سالیه به انتفای موضوع" و "رضای به قضای الهی".

این اضافه‌ها غلط است. درست این است که بنویسیم:

جدا از این که ادیان ریشه آسمانی دارند، از خاستگاه‌های اجتماعی نیز برخوردارند.

استفاده در چارچوب قانون، سوءاستفاده نیست.

سوا از کلام اسلامی، فلسفه را هم نزد استادان برجسته آموخت.

برای سخن گفتن از تو ناتوانم.

تعصب و تحجر، از خطا در تفکر است.

بقا بر شیوه‌های قدیم، گره‌های امروز را باز نمی‌کند.

بقا بر تقلید میت، جایز است.

مهر مادر، آمیخته با جسم و جان ما است.

این قضیه، سالبه به انتفای موضوع است.

رضا به قضای الهی، نشانه ایمان است.

دانستنی است که گاهی حرف اضافه با متمم خود، صفت است. در این صورت، اضافه به حرف اضافه نادرست نیست؛ زیرا در واقع اضافه موصوف به صفت مرکب است؛ مانند "استفاده بجا" و "آشنای در غربت".

در مثال اول، کلمه "استفاده" به صفت ترکیبی (بجا) اضافه شده است، نه به حرف اضافه "به". سر هم نوشتن "بجا" نشانه صفت بودن آن است؛ و گرنه باید "به جا" نوشته می‌شد. در مثال دوم، ترکیب "در غربت" نیز صفت مرکب، به معنای "غریب" است. همچنین در جمله "مولوی، شاعر بنام فارسی است." کلمه شاعر به صفت مرکب (بنام) اضافه شده است، نه به حرف اضافه "به". در عبارت‌هایی مانند "ای آشنای از من گریخته" است که بعد از حرف اضافه و متمم آن (از من) آمده است. صورت ساده و نثری آن، این گونه است: "ای آشنای گریخته از من" همچنین است مصرع "این جا برای از تو نوشتن هوا کم است" صورت اصلی و نثری آن، این گونه است: این جا برای نوشتن از تو و درباره تو، هوا کم است.

۶. کاربردهای بی‌معنا و نابجا کلمات:

باریک بینی در معنا و نسبت میان کلمات، از بایسته‌های درست‌نویسی است. گاهی کلمات در معنای خود به کار نمی‌روند و در جای خود نمی‌نشینند. برخی کلماتی که گاه در معنا یا در جای خود به کار نمی‌روند، به این قرار است:

"ناجی"، یعنی نجات یابنده، نه نجات دهنده، نجات دهنده، "منجی" است.

"نگاه داشتن" به معنای نگهداری و حفظ است، نه نگاه کردن یا نگرستن. بنابراین جمله "نخست‌نگاهی داریم به اهم اخبار" غلط است.

کلمه "همراه" نیازی به حرف اضافه "با" ندارد. "همراه او رفتیم" بهتر است از "همراه با او رفتیم".





"استفاده" کردنی است و "سود" بردنی؛ نه بر عکس.

"اخیر الذکر" درست است، نه "فوق الذکر"، و بهتر از هر دو "پیش گفته" یا مانند آن است.

محققی که مطالعات معرفت شناختی دارد، اگر خود را "معرفت پژوه" بخواند و بداند، سخنی خلاف تواضع نگفته است؛ بر خلاف هنگامی که خود را "معرفت شناس" می‌خواند.

بهتر است کلمه "طریق" را در معنای درست، یعنی "راه" به کار بریم، نه در معنای روش و شیوه. "طریق قانون" یعنی "راه قانون" اما جمله "پیامک دادن، طریق مجازی برای ارتباط‌گیری است" معنای درستی ندارد؛ زیرا "پیامک دادن" راه نیست؛ روش است. همچنین در ترکیب "طریق شفاهی"، "طریق" در معنای روش و شیوه به کار رفته است که چندان درست نیست. همچنین در عبارت "پیامبران به طریق گفت‌وگو و با شیوه مسالمت‌آمیز پیام خود را ابلاغ کردند" کلمه "طریق" در معنای روش به کار رفته است که غلط است.

"سوگمندان" قید حالت است برای گوینده؛ یعنی باید مربوط به او شود، نه موضوعی که درباره آن سخن می‌گوید. بنابراین جمله "سوگمندان جامعه ما قانون‌گرا نیست" درست نیست؛ چون جامعه قانون‌گریز، سوگمند نیست؛ بلکه گوینده، از قانون‌گریزی جامعه سوگمند است. درست‌تر آن است که بگوید: "سوگمندان باید گفت جامعه ما قانون‌گرا نیست." همچنین به دلیل بار عاطفی سنگین و اندوه فراوانی که در "سوگ" است، قید "سوگمندان" را باید در جایی به کار برد که به واقع جای سوگ و اندوه فراوان است. از این رو، جمله "سوگمندان باید بگویم که در این مقاله، غلط‌های بسیاری دیدم" مناسب نیست؛ چون غلط‌های یک مقاله، کسی را به سوگ نمی‌نشانند. در این جا قید "متأسفانه" بهتر است.

"مهم‌ترین کارکرد دین، عبارت است از نیل انسان به سعادت" وقتی سخن از "مهم‌ترین" است، خواننده منتظر "یک" چیز است، نه "چند" چیز.

کلیشه "محسوب می‌شود" را باید در جایی به کار بریم که بخواهیم چیزی را بگوییم که خلاف تصور عمومی یا مخاطب است، یا قصد برجسته کردن آن را داریم. درباره چیزی که به خودی خود مقبول و جا افتاده است، نباید از این کلیشه استفاده شود. مثلاً در جمله پیش‌رو، نیازی به "محسوب شدن" نیست: "قرآن نزد مسلمانان، کتاب آسمانی و معجزه پیامبر محسوب می‌شود" آسمانی و معجزه بودن قرآن نزد مسلمانان، نیازی به تأکید و برجسته‌سازی ندارد. در این جا باید بگوییم: "قرآن نزد مسلمانان، کتاب آسمانی و معجزه پیامبر است." اما در جمله زیر کلیشه "محسوب شدن" به درستی به کار رفته است: "ایران از کشورهای خشکسال محسوب می‌شود."

"گزار" و "گذار" نباید جای همدیگر را بگیرند. "گزاردن" به معنای ادا کردن و به جای آوردن کاری است؛ مانند نمازگزار، حج‌گزار، خدمت‌گزار، سپاس‌گزار، حق‌گزار، وام‌گزار، پیغام‌گزار، سنت‌گزار.

اما "گذار" از مصدر "گذاشتن" به معنای نهادن است؛ مانند بنیان‌گذار، تأثیرگذار، رهگذار، معنای دیگر آن "عبور" است؛ مانند "دوران‌گذار"، "گذار از سنت" و "گشت‌وگذار".





حشو یا زیاده‌گویی از عوامل سستی و گاه نادرستی کلام است. در تعریف و تقسیم حشو، سخن بسیار گفته‌اند؛ اما آنچه در این جا مراد است، کنار هم آمدن کلمات یا جملات هم معنا است؛ بدون این که برای آن دلیلی وجود داشته باشد. به مثل "فرشته ملک الموت" حشو است؛ زیرا با وجود کلمه "ملک" نیازی به "فرشته" نیست.

سنگ حجرالاسود، فرضیه واجب، عوامل مؤثر، کم‌دی خنده دار، شب لیلہ القدر، حسن خوب، اعلم تر، اوج قلۀ کوه، پس بنابراین، در این صورت پس، ناغافل، ماجرای گذشته، مردمک چشم، خاندان بنی هاشم، سیر گردش کار، من بعد از این، مدخل ورودی، سؤال پرسیدن، از قبل پیش‌بینی کردن، خاستگاه اول، تهویه هوا، استمداد کمک، کلبه تنگ، نسیم ملایم، پرنده‌های بالدار، ابوی من، نسیم ملایم، تاب تحمل، سنت‌های پیشین، سال عام الفیل، فینال آخر، استارت شروع، نیم رخ صورت، سوابق گذشته، مسلح به سلاح، بازنویسی دوباره، سن چهل سالگی، نزول به پایین، عروج به بالا، سقوط به پایین، ابر هوا، مرغک کوچک، عسل شیرین، مفید فایده، مثمر ثمر، روزنامه‌های روزانه، متحد شدن با هم، دوباره بازگشتن، احاطه از هر طرف، دیشب گذشته، درگیری دوجانبه.

دفاع از کشور، پاسداری از مرزها و تمامیت ارضی میهن است.

کتاب زندگی، برگ‌های سیاه و سفید عمر ما است که ورق می‌خورد و روزی به آخر می‌رسد.

در جمله‌های بالا، آیا "دفاع از کشور" غیر از "پاسداری از مرزهای آن" است؟ آیا "برگ‌های سیاه و سفید عمر" چیزی بر معنا و وضوح "کتاب زندگی" می‌افزاید؟ این گونه جملات در انشاهای دبستانی فراوان است و در نوشته‌های اهل قلم نیز اندک نیست. در جهان، کشورهای بسیاری وجود دارند که به انرژی هسته‌ای دست یافته‌اند؛ مانند آمریکا، فرانسه، آلمان، هند، برزیل، کره شمالی و....

حتی کشورهای پیش‌رفته نیز در پی راهی برای احیای سنت‌های پیشین خویش هستند.

همچنین کشورهای پیش‌رفته نیز در پی راهی برای احیای سنت‌های خویش هستند.

با وجود "حتی" قیدهای "نیز" و "همچنین" زائد است. در جمله‌های بالا، یا باید از "حتی" صرف‌نظر کرد یا از "نیز" و "همچنین". از آن جا که مردم به این دروغ‌ها توجه نمی‌کنند، پس نباید نگران بود.

"پس" و "از آن جا که" هر دو برای بیان نتیجه‌اند و با وجود یکی، دیگری حشو است.

درستی و سستی

غیر از درست و غلط، پدیده دیگری نیز در زبان‌ها وجود دارد؛ به نام "درست‌تر".

برخی کلمات و کاربردها مقبول‌اند، اما نامطلوب؛ درست‌اند اما سست. ترکیب‌هایی مانند "نقش داشتن" و "نقش‌بازی کردن" و مانند آن‌ها که به تازگی در زبان نوشتاری و گفتاری ما رواج یافته است، غلط نیست، اما سست است.

برخی از سست‌های درست، به این قرار است:



**۱- درازنویسی:**

درازنویسی، افزون بر این که فاصله نویسنده را با خواننده، بیشتر می‌کند، فضایی مصنوعی می‌سازد که نه نویسنده در آن راحت است و نه خواننده. برای این که به بیماری درازنویسی گرفتار نشویم، نخست باید نوشتار خود را به محیطی صمیمی برای گفت‌وگو با خواننده تبدیل کنیم و از ادبیات "راقم سطوری" بپرهیزیم. راقم سطور، کسی است که گرایش بیمارگونه‌ای به استفاده از حشو و کلمات اضافی دارد. او آن قدر با خواننده‌اش صمیمی نیست که بتواند از کلمه "من" استفاده کند و معمولاً ترجیح می‌دهد تعابیری مانند "این جانب"، "نگارنده" و "راقم این سطور" را به کار ببرد.

یادآوری: درازنویسی، در صورتی مذموم است که شیوه و سیره نویسنده شود؛ یعنی بنای او بر استفاده از کلمات بیهوده و ساختن جملات دراز باشد

اگر وزن و قافیه، گاهی شاعر را از حشو ناگزیر می‌کند، در نثر هم گاهی عواملی مانند موسیقی و تأکید، گریزگاه درازنویسی است. مهم آن است که درازنویسی، شیوه و عادت زبانی نویسنده نشود. بنابراین گاهی از باب تفنن و تنوع "مشاهده کرد" بهتر از "دید" و "پراهمیت" مناسب‌تر از "مهم" است؛ اما شیوه و عادت زبانی نویسنده، به طور معمول باید همان "دید" و "مهم" باشد.

۲. عطف‌های بیهوده:

عطف بیهوده یا بی‌دلیل، یعنی عطف دو کلمه هم‌معنا و هم‌سان به یکدیگر؛ بدون این که فایده‌ای بر آن مترتب باشد. عطف‌های بیهوده، اگرچه در گفتار روا است، در نوشتار ناپسند است؛ مگر آن که فایده خاصی (مانند هماوایی یا دیگر جنبه‌های زیبایی شناختی) داشته باشد.

شماری از عطف‌های زائد:

صبر و بردباری / علم و دانش / عبث و بیهوده / حمایت و پشتیبانی / خصوصیات و ویژگی‌ها / قدرت و توانایی / عجز و ناتوانی / خطا و اشتباه / سعی و تلاش / تحولات و دگرگونی‌ها / قوی و نیرومند / لازم و ضروری / مقایسه و سنجش / گناه و معصیت / نیرو و توان / شناخت و معرفت / فکر و اندیشه / دل و قلب.

گفتنی است که عطف بیهوده را نمی‌توان از شمار خطاهای نوشتاری شمرد، اما به حتم مخل فصاحت و بلاغت کلام است. بنابراین باید کوشید که شمار چنین عطف‌هایی را به کمترین حد ممکن رساند.

بسیاری از کسانی که در نوشته‌های خود دچار عطف‌های لاطائل و بی‌نقش‌اند، دلیل کار خود را تأکید می‌دانند و می‌گویند: "وقتی به کسی می‌گوییم: تو همه سعی و تلاش و کوشش را بکن! در واقع از او کوشش بیشتری خواسته‌ایم و با تأکید قوی‌تری وی را به سعی و عمل فراخوانده‌ایم." این سخن پذیرفته نیست؛ زیرا در فارسی برای تأکید راه‌های پسندیده‌تری وجود دارد. به مثل، می‌توان گفت: "تو با همه نیرویی که در جسم و جان داری در این کار کوشش کن"

این کار لازم و ضروری است.

هوا گرم و داغ است.

کشور ما در دنیا کم نظیر و حتی بی نظیر است.



**۳. صفت‌های هرز و ناهمگون:**

صفت‌های مشهوری که برای هر گونه موصوفی از آن‌ها استفاده می‌شود، فایده و اثر خود را از دست داده‌اند و هرز محسوب می‌شوند؛ مانند: صفت "خوب" و "بد" و "بالا" که از چسبیدن به هیچ اسمی ابا ندارند: هوای خوب، کفش خوب و....

از قدیم گفته‌اند کلیدی که به هر دری بخورد، هوا است و صفات هرز نیز همین‌گونه است. بهتر است برای هر موصوفی، از اختصاصی‌ترین صفات آن استفاده شود. به مثال‌های زیر توجه کنید:

هوای مطبوعی است؛ کتاب خواندنی و دیده گشای شما به دستم رسید؛ خدای بزرگ و مهربان را شاکرم؛ کفش راحت و مناسبی خریدم؛ خاطرات دل‌انگیز و شیرین او پایان ندارد؛ سال موفقیت‌آمیز و شادی مقاله پربار و باری نوشت؛ نقد نکته سنجانه شما را خواندم؛ برخورد کریمانه و درس‌آموز شما ستودنی است؛ لباس فاخری بر تن داشت؛ او یک سرباز واقعی است؛ کارکنان شریف و وظیفه‌شناس را باید تشویق کرد.

- او را به طرز وحشتناکی دوست داشت.
- وحشتناک صفت مناسبی برای وصف دوست داشتن نیست.

از خطاهای دیگری که در صفت رخ می‌دهد، چسباندن یای نکره به آن است. بهتر است یای نکره بر سر موصوف درآید. بنابراین "مردی مهربان" درست‌تر است از "مرد مهربانی".

۴- فعل مجهول:

در زبان فارسی برای برجسته سازی مفعول، می‌توان مفعول را در آغاز جمله آورد و فاعل را پس از آن ذکر کرد. برای نمونه، به جای این که بگوییم: "الکساندر بل، تلفن را اختراع کرد" بگوییم: "تلفن را الکساندر بل اختراع کرد" و اگر خواستیم فاعل را تأکید کنیم، بگوییم: "تلفن توسط الکساندر بل اختراع شد"، بگوییم: "الکساندر بل، تلفن را اختراع کرد".

ابتدای جمله به وجود آورد: "فیلسوفان قرن نوزدهم، این نظریه را ابداع کرده‌اند" وقتی می‌نویسیم: "این نظریه را فیلسوفان قرن نوزدهم ابداع کرده‌اند" تأکید بر "نظریه" است؛ اما اگر بنویسیم: "فیلسوفان قرن نوزدهم این نظریه را ابداع کرده‌اند" تأکید بر فیلسوفان قرن نوزدهم است.

کشف پنی‌سیلین توسط الکساندر فلمینگ تصادفی بود.

"کشف پنی‌سیلین در آزمایش‌های الکساندر فلمینگ تصادفی بود." یا "الکساندر فلمینگ، پنی‌سیلین را تصادفی کشف کرد."

شهر توسط زلزله ویران شد.

۵- تأکید بی‌جا:

بیشتر ادات تأکید در زبان فارسی، در زمان ما از چشم افتاده‌اند و دیگر کسی به آن‌ها اعتنا نمی‌کند، مگر در ترجمه متون مقدس و قدیمی. به همین دلیل کلماتی مانند "هرآینه"، "همانا"، "به درستی که" و "راست آن‌که" امروزه کاربردی ندارد.

تقدم و تأخیر راه دوم تأکیدگذاری است که هم در گفتار و هم در نوشتار، جایگاه خود را حفظ کرده است. مثلاً وقتی می‌گوییم: "خانه‌اش را سیل ویران کرد" روشن است که مفعول را بر فاعل مقدم کرده‌ایم و دلیل آن، تأکید بر مفعول است؛ یعنی آنچه اکنون برای ما مهم است، ویرانی خانه او است، نه عاملش.

مثال پیش گفته (او عالم و دانشمند است) می‌توان با به کارگیری صفت خاص (او دانشمندی بزرگ است) یا قید تأکیدی (او به واقع / بی تردید / سخت / به حق دانشمند است) و تبدیل صفت به قید (او دانشمندی است بزرگ) و برجسته‌سازی کلمه با





نشانه‌های ویرایشی (او "دانشمند" است) و مرکب‌سازی جمله (اگر در ایران ده دانشمند بزرگ وجود داشته باشد، یکی او است)، تأکید را نشان داد. در عین حال، به هیچ روی نباید پنداشت که راه‌های تأکید، منحصر به راه‌های شناخته شده و کلیشه‌ها است. و دور از حقیقت هم نیست اگر بگویم یکی از راه‌های تشخیص نویسنده از ناویسنده، مهارت و نوآوری در مسئله تأکید است. پیش فرض نویسنده ایرانی، این است که خواننده فقط چیزی را می‌پذیرد که همراه قسم و تأکید باشد. نویسنده می‌داند که تا سخنی را مؤکد و تکرار و همراه چندین قسم و آیه نکند، سد ناباوری را در ذهن خواننده فرو نمی‌ریزد.

بدین ترتیب تکرار و تأکید، جایگیر استدلال و برهان می‌شود و خواننده نیز چنان اعتیادی به تأکید می‌یابد که دیگر سراغی از دلیل و شاهد نمی‌گیرد.

هم نویسنده و هم خواننده باید بدانند که جای قسم و تأکید بی‌جا، بازار است، نه مباحثات علمی و نوشته‌های تخصصی.

۶. افعال، صفات و اضافات پی‌پی:

پشت سرهم آمدن دو یا چند فعل یا صفت یا اضافه غلط نیست؛ اما جمله را دچار ضعف تألیف می‌کند. برای رهایی از این ناروایی، باید میان فعل‌ها یا صفت‌ها فاصله انداخت، و اضافات را نیز شکست:

این کتاب را در سال‌هایی که در ایران اقامت داشت، نوشت.

"این کتاب را در سال‌هایی نوشت که در ایران اقامت داشت."

کتاب‌های کتابخانه‌های مهم ایران دوران صفوی، اکنون در کتابخانه‌های دنیا پراکنده است.

"کتاب‌هایی که در کتابخانه‌های مهم ایران در دوران صفوی، نگهداری می‌شد، اکنون در کتابخانه‌های دنیا پراکنده است."

۷. چند نمونه دیگر:

۱-۷- معنای اصلی "انجام" و "سرانجام"، پایان است.

کلیم کاشانی

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی‌خبریم

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

فردوسی

به یزدان که گر ما خرد داشتیم

کجا این سرانجام بد داشتیم

گاهی حذف "انجام" هیچ مشکلی پدید نمی‌آورد. به مثل، اگر "انجام" را در جمله "بدون انجام مطالعات نظری، کاری از پیش نمی‌رود" حذف کنیم، جمله هم درست‌تر است و هم فصیح‌تر. مثال دیگر:

پس از انجام تحصیلات مقدماتی، به نجف رفت.

"پس از تحصیلات مقدماتی، به نجف رفت."

اما گاهی پس از حذف، باید کلمه‌ای دیگر را جای آن بنشانیم. بنابراین جمله "او در حال انجام کارهای خود است"، این گونه اصلاح می‌شود: "او مشغول کارهای خود است" یا "او در حال پیشبرد کارهای خود است" یا "او به کارهای خود می‌رسد"





۲-۷- بهتر است "بخشیدن" را در معنای "بخشودن" به کار نبریم. تفکیک این دو (بخشیدن و بخشودن) برای مردم عادی آسان نیست. بنابراین نباید سخت گرفت و خواهان استعمال آن‌ها در معنای خود شد. در متون کهن نیز گاهی شاهد این نوع آسان‌گیری‌ها هستیم.

۳. "پیدایش" خطای دستوری دارد؛ زیرا حاصل مصدر شینی (مانند روش، گویش، جهش) فقط از بن مضارع ساخته می‌شود. بهتر است به جای آن، واژه "پیدایی" به کار رود. با وجود این، نمی‌توان "پیدایش" را غلط دانست.

۴. "به عنوان" در بیشتر موارد، زائد و بیهوده است. در جمله "جهانیان، ایران را به عنوان کشوری مهم تلقی می‌کنند"، اگر "به عنوان" را حذف کنیم، درست‌تر و زیباتر می‌کند: "جهانیان، ایران را کشوری مهم تلقی می‌کنند." گاهی نیز باید کلمه دیگری را جایگزین آن کرد یا ترکیب جمله را تغییر داد.

در سال‌های اخیر از ترکیب "عنوان کردن" در معنای "گفتن" فراوان استفاده می‌کنند که درست نیست. مثلاً می‌گویند: "او سپس عنوان کرد که به زودی مقاله‌ای در این زمینه خواهد نوشت."

فصل سوم

ساده‌نویسی

پیشتر نیز گفتیم که "نویسنده، یعنی کسی که ساده و راحت می‌نویسد"

آری؛ سادگی و صمیمیت قلم، نباید به ابتذال و محاوره نویسی بینجامد. برخی، دشوارنویسی را نشانه‌ی زیبایی و فضیلت قلم می‌پندارند و برخی دیگر نیز، چنان در ساده‌نویسی افراط می‌کنند که گویی فرقی میان نوشتار و گفتار نمی‌بینند. حال آن‌که سادگی در میانه‌روی است، و میانه‌روی در این جا یعنی یافتن راهی میان دشوارنویسی و گفتارنویسی. این را نیز بگوییم که راه میانه، از هر دو سخت‌تر است.

اما مقصود از ساده‌نویسی چیست؟

برخی از کسان چنین پنداشته‌اند که مقصود از ساده‌نویسی، خالی بودن نثر از هرگونه بلندپایگی و شکوه و آرایش‌های لفظی و تناسبات پسندیده و صنعت‌های بدیعی است؛ هر چند بی‌تکلف و خالی از تعقید و تقید. کار این تصور به آنجا کشیده است که جمعی از نویسندگان، پایه‌ی نثر فارسی را به فروترین مرتبه کشانده‌اند و آن را از فاخر بودن و دل‌نشینی و جاودانگی که خاص سخن ادیبانه است، عاری ساخته‌اند. ورود لغات خارجی و غلط‌های دستوری و اصطلاحات عامیانه و بازاری در نثر و بی‌بندوباری در جمله‌بندی و به کار بردن لغت‌های بی‌اصل، همه ناشی از این پندار نادرست است که (امر را بر) بعضی از نویسندگان مشهور نیز مشتبه ساخته و آنان را نسبت به رعایت نکته‌های لازم بی‌اعتنا گردانیده است. این دریافت سطحی از ساده‌نویسی، موجب آشفتگی خاصی در کار نثر معاصر گردیده و فارسی عامیانه و بی‌ادبی را در هم آمیخته است؛ زیرا تصور رفته است که کمال مطلوب در نثر آن است که درست همچون گفت‌وگوی روزانه باشد و دیگر هیچ. در حالی که غرض از ساده‌نویسی، شیوا بودن عبارتها و روشن بودن معانی است؛ به گونه‌ای که مقصود نویسنده بی‌درنگ در ذهن خواننده نقش بندد و این حال با فخامت و استواری و شکوه‌باری سخن، هرگز منافات ندارد.





از اواخر قرن دوازدهم، نثرهای متنوع و متکلف به محاق رفت. آثار نویسندگان این قرن را می‌توان نخستین سرمشق‌های نثر ساده پارسی برای دوره‌های بعد شمرد.

نهضت مشروطه افزون بر تأثیرات بی‌شمارش بر سرنوشت ایرانیان، اثر مهمی نیز بر نویسندگی در این دیار گذاشت. "نوشتن برای مردم" از پدیده‌های مشروطه است؛ زیرا پیش از آن، دانشمندان و مؤلفان، بیشتر برای اهل فضل و طالبان رسمی علوم، می‌نوشتند و به ندرت برای عموم مردم دست به قلم می‌بردند.

همچنین ادبیات داستانی، سهم بسیاری در ساده‌نویسی ایرانیان داشت. ادبیات داستانی در ایران، با انتشار نخستین روزنامه‌ها، و برگردان چندین نمایش‌نامه و رمان‌فرنگی به زبان فارسی جان گرفت.

بعد از ادبیات داستانی، "وبلاگ‌نویسی" را باید از مهم‌ترین عوامل ساده‌نویسی در روزگار ما دانست.

عوامل ساده‌نویسی

بهترین راه برای مهارت‌یابی در ساده‌نویسی، انس با آثار بزرگانی است که ساده و نغز می‌نوشتند.

افزون بر آن، برای ساده‌نویسی، دو گروه از عوامل را می‌توان نام برد:

گروه نخست زمینه‌های ذهنی و روحیات نویسنده است و گروه دوم، عوامل فنی و زبانی. به این شرح:

۱. زمینه‌های ذهنی ساده‌نویسی

علاوه بر مهارت‌های فنی و تجربه‌های علمی، نویسندگان برای ساده‌نویسی باید زمینه‌های ذهنی نیز داشته باشند.

شماری از پس زمینه‌های ذهنی و نظری که شخصیت نویسنده را برای ساده‌نویسی آماده می‌کند، به این شرح است:

۱-۱. اهتمام و اعتقاد به فضیلت سادگی در نوشتار

ساده گفتن و ساده نوشتن، اگر نزد عوام برهان کم سواد است، در پیش دانایان نشانه‌ی درآمیختن معلومات با ذهن و ذهن با زبان است.

۱-۲. پختگی و شفافیت مطلب در ذهن نویسنده

فقط کسانی قادر به رعایت سادگی در نوشتار خود هستند که درباره‌ی آنچه می‌نویسند، خود دچار ابهام و گنگی نباشند. جمله‌های گنگ و سردرگم، حکایت از ذهنی آشفته و ناتوان دارد.

۱-۳. تصور مخاطب واحد

نویسنده‌ای که هنگام نوشتن، مخاطبی آشنا را تصور می‌کند و گویی فقط برای او می‌نویسد، بدون آن که سعی کند و به خود فشار آورد، قلمش روان، ساده، مهربان و صمیمی می‌شود.

۱-۴. نوشتن برای شنیدن

نوشته‌ای خواندی است که شنیدنی نیز باشد.

۱-۵. مدیریت اطلاعات و صرفه جویی در داده‌ها

نویسنده نمی‌تواند در هر نوشته یا هر جمله، همه‌ی آنچه می‌داند، در هم ادغام کند و بنویسد.





فضای کلی جامعه علمی کشور به فرهنگ سازی نیاز دارد تا همگان بدانند فضیلت و برتری از آن کسانی است که روح و روان خوانندگان خود را در پیچ و خم الفاظ گرفتار نمی کنند.

۱-۷. اعتماد به نفس

به تجربه ثابت شده است که کسانی می توانند راحت و روان بنویسند که روح دلیری دارند. روح های شجاع، سادگی را دوست دارند و خود را نیازمند پیرایه ها و آرایه های مصنوعی نمی بینند. ترس و اضطراب قلب، قلم را هم مضطرب و سردرگم می کند.

۱-۸. معناگرایی

برای ساده نویسی باید معناگرا بود، نه لفظ اندیش. به سخن دیگر، کسی می تواند ساده و روان بنویسد که قصدش از نوشتن، پیام رسانی باشد، نه بازی با کلمه.

۲- عوامل فنی و مهارت های قلمی برای ساده نویسی

ساده نویسی همان اندازه که هنر است، مهارت است و مانند هر مهارت دیگری به تمرین، اهتمام، باورمندی و دلیری نیاز دارد:

۲-۱. معیار نویسی

هر زبانی دو گونه نظم و نثر دارد: معیار و غیرمعیار.

زبان معیار در هر دوره زمانی، دگرگون می شود و بر پایه نیازها و عناصر اجتماعی و فرهنگی همان دوره شکل می گیرد.

برخی از مهم ترین شاخصه های زبان و نثر در نوشته های علمی، در روزگار ما است:

یک. ساده گرایی: ساده گرایی در نظم نثر را نباید با بی محتوایی و ابتذال یکسان دانست. بسا متن های بی محتوا که ساده نیستند و بسا نوشته های نغز و پربار که فاصله میان چشم خواننده تا مغز او را به سرعت برق و باد می پیمایند.

دو. اعتدال در وام گیری از زبان های بیگانه: زبان فارسی امروز، فرنگی گرا هم نیست، بلکه با تکیه بر سرمایه های خود و نیز با بهره وری از تجربه های نو، می کوشد بر توان و کارآمدی خویش در ساحت واژه سازی و جمله بندی های مدرن بیفزاید. با وجود این، گرایش افراطی به ساده نویسی هم ندارد.

سه. محتوا گرایی: زبان معیار، همچون شیشه، وسیله ای است برای حفظ محتوا. ظرف شیشه ای، برای آن است که محتوای آن دیده شود؛ پس نباید چشم ها را به خود خیره کند.

چهار. ادبیات گریزی: متنی که پیام خود را سریع و مستقیم به مخاطب منتقل می کند، از جنس "زبان" است؛ اما انتقال غیر مستقیم پیام، به ویژه اگر خیال انگیز باشد، از کارکردهای ادبیات است.

پنج. اجتناب از کهن گرایی: یک نمود باستان گرایی، در کاربرد واژه هایی مانند سرشک (اشک)، نیارستن (نتوانستن) و بدین رو (به این رو) است. اما کهنگی نحوی زبان، مهم تر از کهنگی واژگانی است. جمله های "بایدش گفت"، "نخواهند گفت پاسخ"، "تا بم نبود دیدنش این چنین زار"، "گفته آمد"، "شادی روح شهیدان را صلوات"، "توان که چنین بود" "آزمون را" و مانند آن ها، اگرچه هیچ واژه نامتعارفی ندارند، به دلیل نوع رابطه کلمات با یکدیگر در آن ها، امروزی به شمار نمی آیند.

شش. گرایش به زبان گفتاری: نثر معیار امروز ایران، برخلاف سده های پیشین، آشکاری به زبان گفتاری مردم دارد.





هفت. مرکزگرایی: بنابراین نویسنده ایرانی، اگرچه شمالی یا جنوبی باشد، باید واژگان و نوعی از جمله‌سازی را در آثار خود به کار گیرد که برای شهروندان تهرانی غریب نباشد.

هشت. تساوی لفظ و معنا: در نثر معیار، کفه الفاظ سنگین‌تر از کفه معانی نیست؛ یعنی "کلمات و عبارات کم‌سود یا بی‌فایده و مقدمه‌های طولانی" در آن، کم است. همچنین کفه معانی، سنگین‌تر از کفه الفاظ نیست؛ یعنی گرفتار "حذف‌های مخل و افتادگی‌های آزاردهنده" نیست.

نه. صراحت: نثر معیار، الفاظ را به گونه‌ای به کار می‌برد که از آن‌ها بیش از یک معنا برداشت نشود، و آن معنا نیز، معمولاً معنای حقیقی کلمه است.

ده. پاکیزگی: در نثر معیار، جایی برای کلمات رکیک، الفاظ عامیانه و کلیشه‌های فرسوده نیست. مثل:

نثر علمی معیار: مُرد / درگذشت

نثر تبلیغی-ترویجی: خرقة تهی کرد / به ملکوت اعلی پیوست / به دیار باقی شتافت / قالب تهی کرد.

۲-۲. بهره‌مندی از زبان گفتاری:

زبان گفتاری، در مجموع فصیح‌تر از زبان نوشتاری است.

زبان نوشتاری نیز نباید مساوی با "لفظ قلم" محسوب گردد؛ زیرا "لفظ زبان" طبیعی‌تر، مؤثرتر و شیرین‌تر از زبان خشک کتابی یا همان لفظ قلم است.

عوامل زیر، زبان نوشتاری را به زبان گفتاری نزدیک‌تر می‌کند:

پرهیز از فعل وصفی:

در زبان گفتاری نمی‌گوییم: "کتاب را باز کرده، خواند." می‌گوییم: "کتاب را باز کرد و خواند." فعل وصفی، کلام را رسمی می‌کند. به همین دلیل، معمولاً در نامه‌های دوستانه، داستان و رمان از آن استفاده نمی‌کنند. در مقالات علمی نیز باید استفاده از این نوع فعل را به حداقل رساند.

کاهش فعل‌های نوشتاری:

برخی فعل‌ها در گفتار، کاربرد ندارد؛ مانند "می‌باشد". بهتر است استفاده از این افعال در نوشتار نیز کاهش یابد. بنابراین:

بهرتر است بنویسیم	بهرتر است ننویسیم
است	می‌باشد
کرد	نمود / ساخت
شد	گشت / گردید / صورت گرفت
گذاشت	نهاد

اعتدال در پانویسی: نویسندگان دوست دارند همه اطلاعات پراکنده خود را به هر بهانه‌ای به خورد خواننده بدهند و چون بسیاری از این اطلاعات اضافی، جایی در متن ندارند، در قالب پاورقی ظاهر می‌شوند. این شیوه نامطلوب، ذهن خواننده را پریشان، موضوع اصلی نوشتار را کم‌رنگ، و نویسنده را متهم به فضل‌فروشی می‌کند. بهتر است اطلاعات مفید اما بی‌ربط یا کم‌ربط، در یادداشت‌های پایانی کتاب یا گفتار بیاید؛ چنان‌که در گفتار نیز مردم کمتر پراکنده‌گویی می‌کنند.





رک‌گویی و صداقت: نویسنده نباید از اعتراف به نادانی خود در مسئله‌ای خاص (نه به نحو کلی و تعاریف گونه) ابا داشته باشد؛ اما گویا نویسندگان بنا ندارند هیچ‌گاه در هیچ امری اظهار نادانی کنند؛ جز در مقدمه کتاب؛ آن هم از باب تعاریف. ولی در هیچ جای دیگر کتاب، به خواننده خود نمی‌گویند که مثلاً "من درباره این مسئله خاص بیش از این نمی‌دانم" یا "فرصت مطالعه و جست‌وجو بیشتر در این موضوع را ندارم."

رک‌گویی و صمیمیت در نوشتار، مصادیق دیگری نیز دارد؛ مانند کاستن از القاب افراد و نگفتن آنچه خود به آن نرسیده‌ایم.

بهره‌وری از واژگان و فرهنگ مردمی: کلماتی وجود دارند که مردم آن‌ها را بیشتر از نویسندگان به کار می‌برند. ورود این کلمات رایج در خانه‌ها و خیابان‌ها، به کتاب‌های علمی و مقالات تخصصی، با ممنوعیت‌های بی‌دلیل روبه‌رو است؛ در حالی که واژه‌های خانگی، آثار علمی را خواندی‌تر، و نویسنده را به خواننده خود نزدیک‌تر می‌کند. برخی از آن‌ها مانند:

هرازگاه (گاهی)، دلخور (ناخشنود)، دست خالی یا دست از پا درازتر (ناکام)، بی‌گذار (بی‌تأمل و اندیشه)، ترسو (هراسناک)، غریبه (ناآشنا)، خوشگل (زیبا)، صبح زود (سحرگاهان)، بی‌دروپیکر (آشفته)، پر (مملو / سرشار)، هم (نیز)، تصادف (سانحه)، قبلا (پیشتر)، بلد نیستم (نمی‌دانم)، میدان دادن (فرصت یا مجال دادن)، میدان داری (حضور و مدیریت فعال)، سراسر (مستقیم و بی‌ابهام)، پشت گوش انداختن (توجه نکردن)، سلیقه (ذوق انتخاب)، گول (فریب)، عصبانی (خشمگین)، جواب دادن (پاسخ گفتن)، مثل (همچون / چونان)، دست از سر کسی برداشتن (رها و خلاص کردن)، به درد خوردن (فایده‌مندی و گره‌گشایی)، چشم آب نمی‌خورد (امیدی نیست).

افزون بر این، ما در گفت‌وگوهای روزانه خود از ضمیر متکلم وحده (من) فراوان استفاده می‌کنیم و بیان‌های کنایی مانند "این جانب" یا "بنده" را کمتر به کار می‌بریم. همچنین دهان مردم پُر است از ضرب‌المثل‌های قدیم؛ مانند "از او آبی گرم نمی‌شود" در معنای "امیدی به او نیست"

بهتر است نویسنده همراه کلمات کتابی، از این گونه واژه‌ها و مثل‌های مردمی نیز سود برد تا زبان اثرش در نظر خواننده، غریبه ننماید.

۲-۳. نزدیکی اجزای اصلی جمله به یکدیگر:

پراکندگی اجزای اصلی جمله و فاصله افتادن میان آن‌ها، فهم جمله را دشوار می‌کند. می‌دانیم که در جمله‌های ترکیبی، یکی "پایه" و دیگری "پیرو" است. بهتر است جمله پایه را از پیرو جدا کنیم. بدین ترتیب اجزای اصلی جمله پایه به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شود. مثلاً جمله مرکب

"من تا وقتی هوا سرد است، از خانه بیرون نمی‌آیم"

یا

"تا هوا سرد است، من از خانه بیرون نمی‌آیم."

اما وقتی می‌نویسیم "من تا وقتی هوا سرد است، از خانه بیرون نمی‌آیم"، جمله پیرو (تا وقتی هوا سرد است) میان نهاد و گزاره جمله پایه، فاصله می‌اندازد.

افزودن قید زمان، قید مکان و عبارت‌های توضیحی یا تکمیلی، نباید جمله را شلوغ، بی‌قواره و آشفته کند. تفاوت دو جمله زیر در این است که در اولی میان اجزای اصلی جمله پایه، فاصله افتاده و این فاصله در جمله دوم، کمتر است. به همین دلیل جمله دوم مفهوم‌تر و خوش‌خوان‌تر است:





این مشکل را می‌توان با اجرای برنامه‌های آموزشی که فرهنگ جامعه را غنی‌تر می‌کند و همچنین با استفاده از امکانات و ابزارهای تبلیغی، حل کرد.

"با اجرای برنامه‌های آموزشی و با استفاده بهینه از امکانات و ابزارهای تبلیغی، می‌توان این مشکل را حل کرد."

خداوند، آتش را بر چشمی که از خشیت الهی گریسته است، حرام کرده است.

"خداوند آتش را حرام کرده است بر چشمی که از خشیت الهی گریسته است."

۴-۲. کوتاه‌نویسی:

خواندن و فهم آنها برای خواننده آسان‌تر است. برای کودکان، جمله‌های بیش از پنج کلمه دشوار است. این رقم در نوشته‌های علمی تا پنجاه هم می‌رسد؛ اما تا می‌توان باید از شمار کلمات جمله کاست.

هر کلمه باید بخشی از مسئولیت جمله را بر عهده بگیرد و اگر یک کلمه می‌تواند به خوبی از عهده مسئولیتش برآید، نباید آن مسئولیت را میان چند کلمه تقسیم کرد.

هدف و نهایت چیزی که این گروه از گفتن و نوشتن این گونه سخنان دنبال می‌کنند، این است که نباید به زندگی خیلی اهمیت داد.

"هدف آنان از این گونه سخنان، این است که زندگی را نباید جدی گرفت."

"هدف آنان از این گونه سخنان، این است که زندگی را نباید جدی گرفت."

تقاضا می‌شود نسبت به ثبت نام کسانی که برای کلاس‌های نویسندگی حضور به هم می‌رسانند و علاقه‌مند به فراگیری این فن مهم و شریف می‌باشند، اقدام مقتضی به عمل آید.

"خواهشمند است علاقه‌مندان را به کلاس‌های آموزشی نویسندگی، ثبت نام فرمایید."

۵-۲. همواری و بی‌تکلفی:

نباید فراموش کرد که زیباترین جمله، آسان‌ترین جمله است و آسان‌ترین جمله، آن است که خالی از تکلف باشد.

گاهی قایق‌ها هنگام عبور از این شیب‌راه‌ها، دست‌خوش دزدی قرار می‌گرفتند.

"گاهی قایق‌ها هنگام گذشتن از این راه‌های شیب‌دار، غارت می‌شدند."

در ایران، نمک از شش هزار سال قبل از میلاد مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

"نمک در ایران از شش هزار سال پیش از میلاد مصرف می‌شده است."

نویسنده خوب و توانا، آن کسی است که همه سعی و کوشش او این است که آنچه می‌نویسد، برای عموم مردم و همه افراد جامعه، مثمر‌تر باشد و همگان از آن سود برند.

"نویسنده توانا کسی است که می‌کوشد آثارش برای همگان سودمند باشد."

شکل سر این جانور مانع از آن می‌شود که جانوران دیگر به آسانی آن را بلعند.

"شکل سر این جانور نمی‌گذارد که جانوران دیگر به آسانی آن را بلعند."





او جایزه نخست را اتخاذ کرد.

"او جایزه نخست را گرفت."

گاهی نیز برای تکلف‌زادگی از جمله، چاره‌ای جز تبدیل آن به جملات کوتاه‌تر نیست:

بارش برف شدید مردم را ناگزیر به استفاده از لباس‌های گرم کرد.

"بارش برف شدید، مردم را ناگزیر کرد جامه‌های گرم بپوشند."

۶-۲. چینش طبیعی:

به تقریب می‌توان گفت در زبان فارسی، برای هیچ یک از اجزای جمله، جای خاصی ضرورت دستوری ندارد؛ بنابراین لزوم دستوری ندارد که فعل بعد از فاعل یا قید پس از فعل یا حرف اضافه و متمم آن پس از اسم بیاید.

به جمله‌ای که در آن نظم دستوری رعایت می‌شود، "جمله مستقیم" می‌گویند و غیر آن را "جمله غیرمستقیم".

نظم دستوری جمله ساده، این گونه است:

*نهاد یا فاعل + فعل لازم: سعید آمد

*نهاد یا فاعل + مفعول + فعل متعدی: سعید کتاب را آورد

*نهاد + گزاره + فعل ربطی: سعید دانشجو است

*نهاد یا فاعل + مفعول + متمم یا قید + فعل ربطی یا اسنادی: خداوند، بندگان را در هنگام سختی، هرگز رها نمی‌کند

در جمله‌های غیرمستقیم نظم گفته شده به هم می‌خورد و نویسنده یا شاعر، شکل دیگری به جمله می‌دهد: بیدار است هنوز چشم‌های آرزومند؛ آیا خواهد دید تو را روزی؟

در زیر یک جمله با چند گونه چینش اجزا آمده است که برخی گنگ و برخی گویا است:

- ۱. به گرد خورشید، زمین هر ساله یک بار می‌گردد.
- ۲. یک بار هر ساله زمین به گرد خورشید می‌گردد.
- ۳. هر ساله یک بار زمین به گرد خورشید می‌گردد.
- ۴. زمین هر ساله به گرد خورشید یک بار می‌گردد.
- ۵. زمین هر ساله یک بار به گرد خورشید می‌گردد.

در جملات زیر، بدون هیچ دلیل موجه یا فایده‌ای، چینش طبیعی کلمات به هم ریخته است:

محقق نباید به هیچ وجه از خصلت‌های روانی خود تحت تأثیر قرار گیرد.

"مؤلف نباید به هیچ وجه زیر تأثیر خصلت‌های روانی خود قرار گیرد."

به سختی‌ها تن باید داد/ باید تن به سختی‌ها داد/ تن باید داد به سختی‌ها/ تن به سختی‌ها باید داد.

"باید به سختی‌ها تن داد."



**۷-۲. پیوستگی معنایی میان نهاد و گزاره:**

چنین اجزای جمله نباید به گونه‌ای باشد که ارتباط میان نهاد و گزاره به دست‌انداز افتد. خواننده، به طور طبیعی اولین جزء جمله را نهاد می‌پندارد و بر همین پایه، جمله را فهم و تحلیل می‌کند.

"هنگامی که در دانشگاه تدریس می‌کرد، زندگی‌نامه خود را نوشت." خواننده انتظار می‌کشد خبر یا گزاره‌ای برای "هنگام تدریس در دانشگاه" بیاید. بهتر است جمله بالا این گونه نوشته شود:

"وی هنگامی که در دانشگاه تدریس می‌کرد، زندگی‌نامه خود را نوشت."

در سال‌هایی که دانست علم قادر به پاسخ‌گویی به پرسش‌های او نیست، به سوی فلسفه رفت.

"او بعد از ناامیدی از علم، به سوی فلسفه رفت."

حافظ به دلیل جایگاهی که در میان ایرانیان دارد، بیشترین توجه به دیوان او می‌شود.

"به دلیل جایگاهی که حافظ در میان ایرانیان دارد، بیشترین توجه به دیوان او می‌شود"

۸-۲. ترتیب منطقی جملات:

وقتی چند جمله را به یکدیگر عطف می‌کنیم، باید ترتیب آن‌ها منطقی باشد.

سپس نویسنده وارد موضوع اصلی کتاب می‌شود و کتاب درباره شیوه نقد نظریه‌های دین شناختی است و باقی کتاب در حکم مقدمه است.

توضیح درباره "شیوه کتاب" بر خبر دادن از "ورود نویسنده به مقدمه" تقدم دارد.

"کتاب درباره شیوه نقد نظریه‌های دین شناختی است. نویسنده پس از ذکر مطالبی در مقدمه، وارد موضوع اصلی کتاب می‌شود."

متأسفانه خبردار شدیم که در استان گلستان سیل آمده است.

قید "متأسفانه" به دلیل نزدیکی‌اش با فعل "خبردار شدیم"، به همان برمی‌گردد؛ در صورتی که تأسف نویسنده از "سیل" است، نه از خبرداری و آگاهی از آن. باید می‌نوشت:

"خبردار شدیم که در استان گلستان متأسفانه سیل آمده است."

ما برخلاف انتظار مردم، به واکنش‌هایی بر می‌خوریم که منطقی نیست.

"بر خلاف انتظار مردم" باید به "واکنش‌های غیرمنطقی" برگردد، نه به "ما". بنابراین چنین منطقی جمله این‌گونه است:

"ما به واکنش‌هایی بر می‌خوریم که برخلاف انتظار مردم، منطقی نیست."

آمارها نشان می‌دهد که زنان بیشتر به تحصیل علاقه دارند تا مردان.

"آمارها نشان می‌دهد که زنان بیشتر از مردان به تحصیل علاقه دارند."



**۹-۲. کاستن از فعل‌های مرکب با معانی مجازی:**

فعل‌های مرکبی که معانی کنایی و مجازی دارند، گاهی کلام را اندکی زیبا می‌کنند، اما همواری و رسایی را از آن می‌گیرند. فعل ساده و غیرترکیبی، جمله را ساده و دل‌نشین می‌کند. نویسندگان تازه‌کار دوست دارند به جای "بشود" بنویسند "صورت بگیرد" و به جای "ارزش دارد" بنویسند "از ارزش برخوردار است"

اخلاق و ارزش‌ها کمتر توجه به عمل آمده است.

"به اخلاق و ارزش‌ها کمتر توجه شده است."

شعر خوانی، موجب افزایش ذوق نویسنده می‌شود.

"شعر خوانی، ذوق نویسنده را افزایش می‌دهد."

کشورهای توسعه نیافته دارای روحیه خودباختگی هستند.

"کشورهای توسعه نیافته، روحیه خودباختگی دارند."

رعایت کردن حقوق دیگران به عنوان یک ارزش انسانی به شمار می‌رود و نقش مهمی را در آرامش جامعه ایفا می‌کند.

"رعایت حقوق دیگران، ارزش انسانی دارد و آرامش جامعه در گرو آن است."

۱۰-۲. تتابع افعال و اضافات:

یکی از ویژگی‌های زبان فارسی، آن است که در همه جملات آن باید دست‌کم یک فعل حضور داشته باشد؛ اما ضرورتی ندارد که فعل همیشه در پایان جمله بیاید.

وی نخستین کتاب خود را در سال‌هایی که معلم فلسفه بود، نوشت.

"وی نخستین کتاب خود را در سال‌هایی نوشت که معلم فلسفه بود."

بررسی رویدادهای مهم تاریخی ایران دوره قاجاریه، بسیار درس آموز است.

"بررسی رویدادهای مهمی که بر ایران در دوره قاجاریه گذشت، بسیار درس آموز است."

بررسی ادبی قصاید شاعران بزرگ عصر سلجوقی، توانایی‌های زبان فارسی را آشکارتر می‌کند.

"عصر سلجوقی، قصیده سرایان بزرگی دارد که بررسی آن‌ها، توانایی‌های زبان فارسی را آشکارتر می‌کند."





فصل چهارم

زبان علمی و زیبانویسی

به هر روی، علم، جست‌وجو است و زبان آن، گفت‌وگو. این زبان، اشتلم نمی‌کند؛ درشت نمی‌گوید؛ خواننده را سر نمی‌دواند؛ چشم‌بندی و تردستی ندارد؛ به بهانه آراستگی، بر چشم کور و سمه نمی‌کشد؛ جو را گندم نمی‌نماید؛ هوچی‌گری نمی‌کند؛ گزنده سخن نمی‌گوید؛ حرمت کلمه را می‌داند؛ با خودی و غیر خودی جانب‌داری و انصاف را فرو نمی‌گذارد، و "هر" اندیشه‌ای را سزاوار درنگ می‌داند.

برخی از متون نیز گاه با اشاراتی ناقص به آرای مخالف، می‌کوشند با این ویروس‌های ضعیف، خود را واکسینه کنند. این متون، آرای دیگران را ویروس می‌دانند و به همین دلیل، هرگز گزارش کامل و منصفانه‌ای از آنها نمی‌دهند؛ اما برای واکسیناسیون خود، شکل ضعیف شده آنها را گزارش می‌کنند تا در نوبت نقد، چندان به زحمت نیفتند.

۱. سازگاری و همبستگی:

همبستگی واژه‌ها یا مراعات نظیر، از آرایه‌های مهم سنتی در شعر کلاسیک و نثر معیار است. در این آرایه، نویسنده به هم‌خوانی و هم‌گرایی واژه‌ها می‌اندیشد و می‌داند که تناسب اجزا و اندام جمله هم‌گرایی واژه‌ها می‌اندیشد و می‌داند که تناسب اجزا و اندام جمله اگر چه در همه جا ممکن و به یک معنا نیست همیشه موجب زیبایی و باعث دلربایی است؛ زیرا جمله‌ای که سازه‌های آن همسازی دارند،

نمادی از طبیعت زیبا و منظومه هستی است:

جهان چون چشم و خط و خال نیکوست

دور از آبادی نیست اگر بگوییم بخش مهمی از توفیق گویندگان بزرگ پارسی، در گرایش آگاهانه و گاه ناخودآگاه آنان به سازگاری و تناسب واژگانی است. بنابراین و بنا بر اهمیتی که تناسب در زیباسازی متن‌های علمی دارد، سزاوار است که آن را نیک بشناسیم و در کار بست آن مهارت یابیم.

سازگاری واژه‌ها، یعنی آکندن جمله از واژه‌هایی که نسبتی آشکار یا پنهان با یکدیگر دارند؛ مانند کلمه‌های "چنگ" و "دل" هر دو از اعضای بدن انسان است و هم‌نشینی آنها در جمله، بازتابی از همسایگی آنها در بدن انسان است. همچنین در شعر "دل خوش، سیری چند؟" میان دل و سیری تناسبی است که مثلاً در "دل خوش کیلویی چند" وجود ندارد.

مثلاً ما می‌دانیم که موج و دریا و گرداب و ساحل و کشتی، در جهان بیرونی پیوسته در کنار هم‌اند و بدون یکدیگر وجود خارجی ندارند. بر این پایه، نویسنده اگر به هر دلیلی نام یکی از این پدیده‌ها را در جمله‌ای آورد، باید بکوشد پای دوستان و دشمنان آن را نیز به جمله باز کند. مثلاً بگوید: "با این کشتی شکسته و این موج‌های هولناک، ما کجا و ساحل سبک باری کجا؟" همین جمله را به گونه‌های زیر هم می‌توان نوشت که در آنها تناسب کمتری وجود دارد:

با این کشتی شکسته و این موج‌های هولناک، ما کجا و راه نجات کجا؟

با این کشتی شکسته و این مشکلات کمرشکن، ما کجا و سرمنزل مقصود کجا؟

با این پای شکسته و این راه دراز، ما کجا و ساحل سبک باری کجا؟





آیا در جهان بیرون، هیچ نسبت ویژه‌ای میان کشتی و مشکلات روزمره وجود دارد که بتوان جمله دوم را توجیه بلاغی کرد؟ میان پای شکسته و ساحل سبک باری، چطور؟ اگر کشتی نویسنده جمله دوم، سالم بود، به سرمنزل مقصود می‌رسید، یا به ساحل نجات؟

پایه‌های نظری تناسب:

آرایه تناسب یا سازگاری، دست کم سه مبنای نظری دارد:

۱- رابطه طبیعی میان زیبایی و تناسب:

ترکیب رنگ‌های آبی و سرخ و مشکی و سبز در لباس، چشم بیننده را می‌زند و دلش را آشوب می‌کند. کسی که این رنگ‌ها را برای شلوار و پیرهن و بالاپوش و کلاه خود برمی‌گزیند، به ناخودآگاه بیننده‌اش، اعلان جنگ داده است.

۲- خویشاوندی و همسایگی واژه‌ها:

اقتضای این واقعیت زبانی، آن است که نویسنده، باید تا آن جا که ممکن است در ساخت جمله‌ها از واژه‌هایی بهره گیرد که با یکدیگر خویشی یا همخونی یا همسایگی یا نوعی دیگر از ارتباط (مانند ارتباط هارمونی یا هماوایی) را دارند.

۳- ناخودآگاهی:

تناسب اگر هنرمندانه باشد و در آن زیاده‌روی نشود، ناخودآگاه خواننده را بیش از خودآگاه او زیر نفوذ خود می‌گیرد و به اصطلاح از راه پنهان وارد می‌شود؛ به طوری که گاهی خواننده، خود نیز نمی‌داند چرا از فلان جمله خوشش آمده یا نیامده است.

نمونه‌هایی از شعر:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را / به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

نمونه‌هایی از نثر:

موتور حرکت علمی کشور به راه افتاده است.

موتور، روشن می‌شود، اما حرکت نمی‌کند. باید می‌گفت: "موتور حرکت علمی کشور، روشن شده است."

۲. غنای واژگانی و تنوع کلامی:

خواننده، تنوع طلب است؛ پس یکنواختی جمله‌ها یا واژه‌ها یا لحن عبارات، موجب خستگی زودرس او می‌شود.

یک. غنای واژگانی:

به واقع معانی و مفاهیم، همچون جوانان رشید و خوش اندامی هستند که می‌توانند هر روز با لباسی نو و مناسب آن را روز از خانه ذهن ما بیرون آیند. آنان با هر جامه نو که بر تن می‌کنند، بر زیبایی و برازندگی خود می‌افزایند. آن که همیشه و در همه جا با یک لباس به چشم می‌آید، اندک اندک از چشم می‌افتد و حتی ممکن است دیده نشود.

نویسندگان، آنان‌اند که برای هر معنا که می‌شناسند، می‌توانند لباس‌های متعدد از بازار سخن بخرند و بر تن آن بیپوشانند؛ و گاه خود نیز دست به قیچی شوند و جامه‌ای نو بدوزند.

به هر روی اگر همیشه برای هر مفهومی فقط یک کلمه در ذهن ما حاضر شود و از احضار واژه‌های مشابه و هم ردیف آن ناتوان باشیم، باید بدانیم که نخستین پله نویسنده‌گی را نپیموده‌ایم. درباره غنای واژگانی، در آرایه "خاص نویسی" با تفصیل و مثال‌های بیشتری سخن خواهیم گفت.





دو.تنوع در ساختمان جمله:

بر این پایه، هنرجوی نویسندگی، باید ذهن خود را فیزیوتراپی کند و تا می‌تواند آن را ورز دهد، تا از کاهلی و تنبلی برهد و ضرورت ساده‌نویسی را بهانه بی‌مایگی در جمله‌سازی نکند.

کسی از من دروغ نشنیده است.

از دهان من دروغ بیرون نمی‌آید.

من از دروغ گویان نیستم.

نویسنده‌ای که مطالعه شعر در برنامه روزانه یا هفتگی یا ماهانه او نیست، کمتر می‌تواند جمله‌هایی با نقشه‌های متفاوت بسازد و، در نتیجه، ساختمان جمله‌های او شبیه به یکدیگر است.

روزی که در آن نکرده‌ای کار، آن روز ز عمر خویش مشمار

"روزی را که در آن کار نکرده‌ای، جزء عمر خود به شمار نیاور."

هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود.

در اشعار بالا و هزاران نمونه دیگر، آنچه به کار نویسنده می‌آید، نقشه مهندسی جملات است، نه مصالح واژگانی و مضامین آنها و نوع چینش واژه‌ها.

هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود.

"کسی که استدلال ندارد، سزاوار گفت‌وگو نیست."

ساختمان کلیشه‌ای و تکراری همین جمله: "با کسی که استدلال ندارد، نباید گفت‌وگو کرد."

گنج زرگر نبود گنج قناعت باقی است/ آن که آن داد به شاهان، به گدایان این داد.

"در این مسئله اگر دلیل نقلی وجود ندارد، دلیل عقلی را کسی از ما نگرفته است."

سه تنوع در لحن:

خطیب ماهر، می‌داند که یک نواختی صدا و لحن سخن، ملال‌آور است و شنونده ملول، جز فرار از مجلس سخنرانی، به چیزی دیگر نمی‌اندیشد.

مثلا حواس خواننده از حواس شنونده جمع‌تر است و رغبت مخاطب نویسنده به دانستن، بیشتر از میل شنونده به آگاهی‌های نظری و عمیق است.

جسم عالم را برتر از جان جاهل آفریده‌اند.

علفزار جهل، در خور آنان است که طعم دانش را نچشیده‌اند.

تاریک خانه حیرت است و کاشانه حسرت، دلی که در آن شعله دانش نمی‌رقصد.



**چهار. تنوع در تعبیر یا زوایه دید (کنایه):**

نویسندگانی که به خودت جرأت می‌دهد از نقطه‌ای که برای خواننده‌اش قابل پیش‌بینی نیست، به موضوع بنگرد، از ورطه کلیشه‌ها بیرون آمده است؛ اگر چه ممکن است به دام دیرپایی و بیگانگی با فهم خواننده افتد.

یک. ورود از راه‌های ناشناخته، خواننده را غافل‌گیر می‌کند، و غافل‌گیری (به هر اندازه‌ای) خواننده را به هیجان می‌آورد، ذائقه‌اش را تغییر می‌دهد و بر رغبت او برای ادامه مطالعه می‌افزاید.

دو. تنوع در منظر، موجب ورود واژه‌های جدید می‌شود و بر غنای واژگانی نویسنده می‌افزاید. مثلاً کسی که به جای "من هنوز نمرده‌ام" بگوید: "من هنوز روی زمین نه زیر خاک" چند واژه جدید را به کار گرفته است: زمین، روی، زیر، خاک. این کلمه‌ها، نسبت به اقتضای جمله و واژگانی که چنین مضمونی می‌طلبد، تازگی دارد. یعنی به طور معمول در چنین جمله با چنین مضمونی، کسی انتظار کلمات زمین، روی، زیر و خاک را ندارد، و بیشتر منتظر کلماتی مانند مردن و نمردن است.

سه. چشم‌اندازهای متنوع، تخیل خواننده را فعال می‌کند. تخیل برای تعقل، مانند دورخیز برای پریدن است. کسی که تخیل قوی نداشته باشد، خردورزی او نیز پرش‌چندانی ندارد.

چهار. تنوع در منظر، باعث می‌شود که نویسنده سخن خود را مستقیم نگوید و می‌دانیم که این شیوه سخن‌گویی گاهی مؤثرتر است.

اینترنت: در آینده‌ای نه چندان دور، میدان فرهنگ و بلکه سیاست در اختیار لشکر WWWها خواهد بود.

مطالعه: وقتی رو در روی کتاب می‌نشینیم، به هر چه جهل و تاریکی است، پشت کرده‌ایم.

مطالعه: هوشمندترین تماشاگر جهان، چشمی است که واژه می‌بلعد و جمله می‌نوشد.

مطالعه: آغوش کتاب را به روی خود گشودم و تا صبح آن را رها نکردم.

تربیت: غنچه تا از باد و باران سیلی نخورد، نمی‌شکوفد/ خندان نمی‌شود.

در جهان دو چراغ روشن است: اولی در خانه تو است؛ دومی را هر چه گشتم، نیافتم.

در این جمله، گوینده بنا دارد که به مخاطب بقبولاند که در همه جهان بیش از یک معشوق برای او وجود ندارد. ابتدا می‌گوید "دو چراغ روشن است". وقتی نشانی چراغ اول را می‌دهد، خواننده منتظر است که نشانی چراغ دوم را بشنود؛ ناگهان می‌فهمد که چراغ دومی در کار نیست! پس او بیش از یک محبوب ندارد. همین مضمون را می‌توانست سراسرتر هم بگوید، اما این تأثیر و زیبایی را نداشت.

مثال دیگر از همین نوع: فرض کنید نویسنده یا گوینده‌ای می‌خواهد بگوید تنها راه موفقیت در نویسندگی، مطالعه آثار بزرگان و نویسندگان برجسته است. منظر عام و تکراری این است که بگوید "تنها راه این است و جز این نیست" یا شبیه این جمله. اما اگر تنوع طلب باشد، دنبال راه جدیدی برای تأکید بر مطالعه می‌گردد و مثلاً می‌گوید: "برای پیشرفت در نویسندگی، دو راه وجود دارد: نخست مطالعه و دوم مطالعه." در واقع، یعنی هیچ راه دیگری وجود ندارد.

نکوهش توجیه: استدلال باید مادر اعتقاد باشد نه دایه آن.

امید: نیمه پر لیوان را دیدن.

خوابیدن: وداع با بیداری.





ماه : خورشید شب.

تبدیل کتاب به لوح فشرده (سی دی) : ترجمه کتاب به زبان صفر و یک.

یدک : چرخ پنجم.

۳. خاص نویسی:

مبنای قاعده "خاص نویسی" این است که "هر قدر بسامد کلمه‌ای پایین‌تر باشد، کاربرد آن بهتر است.

چهارصد کلمه به کار رفته است. خاص نویسی، این عدد را به پنج تا هفت صد کلمه می‌رساند و به این ترتیب فضای متن، رنگارنگ، شاداب و شورآفرین خواهد شد.

به خاطر شرایط خاص سیاسی، ابلاغ رسالت پنهان صورت می‌گرفت.

"به اقتضای شرایط خاص سیاسی، ابلاغ رسالت پنهان صورت می‌گرفت."

خاص نویسی با فعل‌های ساده:

راهی که او پیشنهاد کرد، گره را باز کرد.

"راهی که او پیش نهاد، گره را گشود."

در این مقاله آثار عقل‌گرایی را در فهم متون دینی بررسی می‌کنیم.

"در این مقاله آثار عقل‌گرایی را در فهم متون دینی بر می‌رسیم."

فواید خاص نویسی:

هنر و فایده خاص نویسی، این است که دست نویسندگان را برای استفاده از هر کلمه‌ای در هر موضوعی باز می‌کند.

مخترع اینترنت، پرومته‌ای بود که آتش را از خدایان ربود و به انسان‌ها هدیه کرد، بی آن که خدایان المپ او را در کوه‌های قفقاز به زنجیر کشند و به مجازات سنگینش مقدر فرمایند.

ما گاهی به عشق محتوا، قالب آن را می‌پرستیم. محتوا رخت به جایی دیگر انداخته است و ما هنوز در تار و پود خرقة او سیر و سلوک می‌کنیم! قالب‌ها در گذر زمان، می‌پوسند، خانه مار و مور می‌شوند، گاهی هم لانه اژدها. ساده دلان، به عشق محتوا، جذب قالب‌های آشنا و دیرین می‌شوند؛ غافل از آن که آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت. ارزش قالب‌ها به محتوا آنهاست، و اگر - به هر دلیلی - آن محتوا به قالبی دیگر رفت و کالبدی دیگر پذیرفت، جای قالب پیشین، موزه‌ها است، نه کوچه و خیابان و زندگی روزمره مردم. روح که بیرون رفت، جسم نازنین، جنازه می‌شود.

۴. زنده نویسی:

زنده نویسی، یعنی شخصیت بخشی به اشیا و جانمندانگاری مفاهیم.

انسان با مرگ به دیاری می‌رود که قانون و روشی دیگر دارد.

"مرگ، آدمی را به دیاری می‌فرستد که قانونی دیگر دارد و روشی دیگر."



**۵. محسوس نویسی و تصویر سازی:**

محسوس نویسی و تصویر سازی از کهن‌ترین گرایش‌های کلامی در همهٔ زبان‌ها است. در زبان فارسی نیز اشتهای سیری ناپذیری برای بهره‌گیری از واژه‌هایی است که با امور حسی پیوند دارند. امور حسی، در برابر مفاهیم ذهنی و انتزاعی قرار می‌گیرد و شامل دیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، چشیدنی‌ها، اعضای بدن و... است.

ذهنی/انتزاعی	حسی/انضمامی
سالم	تن درست
گرابیدن	روی آوردن
حادثه	رخداد/رویداد
انکار	روی گردانی
تأکید	پافشاری
مقاوت	پایداری
تحول	پوست اندازی
نامید	دل‌سرد
شک	دودل
وسیله	دست مایه
مشکل	زبردست/چیره دست
نتیجه	دستاورد
نابود	سربه نیست/سرنگون
شاد	سرحال
تخصّص	سررشته
جزء به جزء	موبه مو

۶. حلّ:

حلّ یا تحلیل، در لغت به معنای شکافتن و از هم جدا کردن است، و در اصطلاح اهل ادب، گرفتن الفاظ آیه‌ای از قرآن مجید یا حدیث یا شعر یا مثلی مشهور و آوردن آن در میان گفتار و نوشتار است، به طوری که عبارت اصلی از شکل و وزن پیش خود بیرون آید. اما اگر اقتباس از صورت گیرد، نام آن "درج" یا تضمین است.

عرصهٔ مدیریت را باید جوانان وا گذاشت و خود از این میکده بیرون آمد.

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی / رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

هر لحظه از این عمر گرامی، جامی است که شتابان از پیش چشم ما می‌گذرد و اگر آن را از دست ساقی زمانه نرباییم، بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم.

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند / بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

۷. تلمیح :

تلمیح، یعنی به گوشهٔ چشم نگریستن، و در اصطلاح آن است که گوینده در ضمن کلام خود به داستانی زبانزد یا مثلی معروف یا آیه و حدیثی آشنا اشاره کند.





جامعهای که مسئله آن، در نیمی از سال این است که قمه بز نیم یا نزنیم، و در نیمه دوم، این است که از روی آتش بپریم یا نپریم، راه درازی تا قله های عقلانیت دارد.

تلمیح به نزاع قمه زنی و چهارشنبه سوری است.

۸. آهنگ کلام:

دانش و آگاهی ای که در این راه لازم است، فقط نزد کارشناسان و متخصصان است.

با جابه جایی "دانش" و "آگاهی" وزن و آهنگ کلام بسیار بهتر می شود:

"آگاهی و دانشی که در این راه لازم است، فقط نزد کارشناسان و متخصصان است."

افزون بر این، در آهنگین سازی کلام، از تک مضراب های لفظی هم می توان سود برد؛ مانند "خطا و خطر"، "تکیه و تأکید"، "فاز و فضا"، "مرگ و میر"، "نام و نان"، "گرفت و گیر"، "رشد و رویش"، "نق و ناله"، "تب و تاب"، "خبط و خطا" و "روضه و روزه".

۹. صمیمیت و شوخ طبعی:

یک. اهل فضل فروشی به خواننده و مرعوب کردن او نباشد. پاورقی های اضافی، حاشیه های بی ربط، استفاده افراطی و نامربوط از اصطلاحات نا آشنا، گنده گوئی و دست کم گرفتن خواننده، از مصادیق فضل فروشی است.

دو. نویسنده باید آسان و بدون هیچ تکلیفی، هرگاه که لازم شد به ناتوانی یا بی اطلاعی خود در موضوعی اعترافات باعث می شود آنجا که نویسنده درباره موضوعی نظر می دهد، خواننده به او اعتماد کند. نویسندگان معمولاً در مقدمه اثر خود، اظهار خاکساری و نادانی می کنند و گاهی نیز مقدمه کتاب شان را با کلیشه هایی مانند "الاحقر" امضا می کنند؛ اما در سرتاسر اثر خود، هیچ اثری از فروتنی نشان نمی دهند. فروتنی در مقدمه و فراتنی در متن کتاب، تناقضی است که در بیشتر کتاب های علمی به چشم می خورد.

سه. با خواننده باید صادق بود و هر چه را باید بداند، باید به او گفت. بهانه هایی مانند "شرح این مطلب در این مجال نمی گنجد" و "این زمان بگذار تا وقت دگر" اگر برای فرار از تنگناها و مسئولیت باشد، بی صداقتی و دور زدن خواننده است.

چهار. شوخ طبعی و تبسم آفرینی، در صمیمیت اثر بسیار مؤثر است. نویسنده باید با خواننده اش مهربان و صمیمی باشد و گاهی با او شوخی کند. چند و چون شوخی ها باید به قدری باشد که اعتبار علمی نوشته را خدشه دار نکند و نیز ماهیت پژوهشی نوشتار را تغییر ندهد.

۱۰. حسن مطلع مقطع:

نوشته خود را چگونه شروع کنیم؟

شروع مقاله، از سخت ترین بخش های آن است. اگر مقاله، آغازی قوی و جذاب داشته باشد، گام بزرگی برداشته است.

اما در مجموع شاید بتوان آغازه های بهتر را در پیشنهاد های زیر جای داد:

۱. ساده و خبری: نوشته را می توان بسیار ساده و معمولی شروع کرد. در این صورت جملات نخست باید، قوی و با صلابت باشد

۲. داستانی: گاهی می توان مقاله را با داستان یا حکایت یا ماجرای کوتاه شروع کرد. در این صورت لازم نیست که آن داستان یا ماجرا، واقعی باشد.





۳. **امثال و حکم و روایات:** "می‌گویند ترس برادر مرگ است، ولی کسی نگفته است پدر و مادرش کیست. پدر ترس، جهل است. تا انسان نسبت به کسی و چیزی، یا محل و موضوعی بی اطلاع نباشد از آن نمی‌ترسد."

مثال دیگر: "امام حسین (ع) فرموده‌اند: اگر دین ندارید، دست کم آزاده باشید. این سخن، به این معنا است که آزادگی، دایره ای فراتر از دینداری دارد. موضوع یادداشت حاضر نیز، ابعاد عینی و گستره نظری "آزاداندیشی" است...."

۴. **شعر:** در مقالات علمی، اگر چه استناد به شعر درست نیست، استفاده بلاغی از آن مانعی ندارد.

۵. **وصفی:** این روش، مناسب نویسندگانی است که به توانمندی قلم خود اطمینان دارند و می‌دانند که از عهده آن برمی‌آیند.

حسن مقطع:

پایان‌بندی اثر نیز اهمیتی ویژه دارد.

مقاله و هر نوشتار علمی نیز، خوب است که پایان خود را به آغازی دیگر در ذهن خواننده گره بزند.

این گره‌بندی، گاهی با طرح سؤال و گاه با بیانی نغز درباره محتوای اثر و گاهی با افق‌گشایی و گشودن چشم اندازه‌های دیگر است.

به مثل پایان سوره حمد از خداوند می‌خواهیم که ما را از گمراهان و مغضوبان نگرداند. اما قاری این کلمات، هرگز نمی‌تواند گریبان خود را از این سؤال بیرون آورد که گمراه کیست و غضب خدا برای چیست.

